

صنایع مکین و مکاتبات فضل خلیل و زورماستر

در مطبخ می گویند میوه های این درخت را میوه مطبخ می گویند

فهرست مضامین مندرجہ کتاب مفیدنامہ کشتابریج باب یکم اختصار

صفحہ	باب	مضامین
۴	باب اول	در اسمای الہی کہ در تحریر عبارت مضامین مختلفہ بکار آید
ایضا	باب دوم	در اسمای اقسام لغات مختلفہ الفاظ و معانی متجانسہ ہر لغت و دوران کتب بہار فصل است
۶	فصل اول	در ہامی کونین -
۷	فصل دوم	در ہامی اشیای یکہ عبارت
۸	فصل سوم	در اسمای اوقات -
۹	فصل چہم	در اسمای شہر و دیہات از ادبی کہ گویند
۱۰	فصل پنجم	در اسمای صنایع و دستہ مشغولان
۱۱	فصل ششم	در اسمای اقسام خلقت عالم
۱۲	فصل ہفتم	در اسمای دو ذرہ بروج
۱۳	فصل ہشتم	در اسمای جانوران آبی
۱۴	فصل نہم	در اسمای چہرہ ایکہ از جسم اہل عالم
۱۵	فصل دہم	در شمار فارسی عربی ہندوستان و غیرہ
۱۶	فصل یازدہم	در اسمای اقربا -
۱۷	فصل سہم	در اسمای اشیاء و آرائش بجز از زیور و غیرہ
۱۸	فصل چہدہم	در اسمای طعام و غیرہ اشیاء خوردہ
۱۹	فصل پانزدہم	در اسمای اشیای یکہ بخانہ دار بکار آید
۲۰	فصل سہدہم	در لغات بعضی ذرہ کہ بقرہ
۲۱	فصل سہدہم	در اسمای گلشن و جنس نباتات اشجار
۲۲	فصل سہدہم	در اسمای خلقت آتش
۲۳	فصل سہدہم	در اسمای خلقت آبی و آلات
۲۴	فصل سہدہم	در اسمای خلقت ہوائی و طوفان
۲۵	فصل سہدہم	در اسمای اجزای بدن انسان حیوان
۲۶	فصل سہدہم	در اختلاف ممالک و در مقامات
۲۷	فصل سہدہم	در اسمای قوم و اہل حرفہ
۲۸	فصل سہدہم	در اسمای شاد و بیا -
۲۹	فصل سہدہم	در اسمای غلات و غیرہ
۳۰	فصل سہدہم	در اسمای آلات تحریر و غیرہ
۳۱	فصل سہدہم	در اسمای ظر و بند آبی و غیرہ
۳۲	فصل سہدہم	در اسمای آلات کوز و آلات سلاح و کشتی
۳۳	فصل سہدہم	در اسمای بعضی اشیای بنوعی
۳۴	فصل سہدہم	در اسمای خلقت آبی و آلات

۲۱ باب در بیان توازن علم صرف و بیان مصادر ضروری ترکیب اشتقاقی معنیها از معنیها و گردن و دامن آنها مشتمل بر

باب الالات مشتمل بر ۲۱	باب البارات الموحدة مشتمل بر ۲۱
باب البارات الفارسیة مشتمل بر ۲۲	باب التارادف و قابلية مشتمل بر ۲۲
باب الابعام العربیة مشتمل بر ۲۳	باب الابعام الفارسیة مشتمل بر ۲۳
باب الازاد المعجزة مشتمل بر ۲۴	باب الدال المعجزة مشتمل بر ۲۴
باب الازاد المعجزة مشتمل بر ۲۵	باب الازاد المعجزة مشتمل بر ۲۵
باب السین المهملة مشتمل بر ۲۶	باب الشین المعجزة مشتمل بر ۲۶
باب الهمزة مشتمل بر ۲۷	باب الغین المعجزة مشتمل بر ۲۷
باب الفاء مشتمل بر ۲۸	باب الکاف العربی مشتمل بر ۲۸
باب الکاف الفارسی مشتمل بر ۲۹	باب اللام مشتمل بر ۲۹
باب الیم مشتمل بر ۳۰	باب النون مشتمل بر ۳۰
باب الواو مشتمل بر ۳۱	باب الراء مشتمل بر ۳۱
باب الیاء التختانیة مشتمل بر ۳۲	صرف کسیر یک مصدر لازمی

۲۲ باب در آداب و القاب خرد و بزرگ و مساوی تمام اقسام از زن و مرد و هر کس که نگارش بود
۳۳ باب در اقسام رفقات و عرائض و پروانجات و رسید اشیا و تمامی معالجات هر گونه مشتمل بر فصل

فصل اول در شکایت عدم ارسال خطوط و آنگاه ۳۴
فصل دوم در طریق تحریر مبارک باد و هر نویسه ۵۲
فصل سوم در مفاد و نباتات تعبیریت هر قسم ۵۳

۵۴ فصل در رفقات شو قیسه و
طلب اشیا سے مختلفه و رسید اجناس
و دیگر مطالب متفرقه

۶۱ خلاصه کتاب مستور العمل و یوانی که منشیان و متصدیان از دانستن آنها لازم تعلیم یا نزد آئین



حاصل آید اول این را بیاور و در بعد انشای سیحی و انشای محمدی که از تالیفات
والد مرحوم است و مضامین سلیس موجب رسم انبای روزگار دارد و اما پس از انشای
اعلام است این خوشه چین که فی الجمله مضامین دلنشین و بهم قریب الفهم در انست
تعلیم نماید که هر آینه این تزیین فائده عجیب خواهد بخشید و شده شده بهر جوانان انشا
مستمره است و ان شاء الله مثل تصانیف ملا ظهوری و طغرا و ابو الفضل و مانند آن قدا
خو که در انجمن الهی تعالی که قادر و توانا است و قدرت همه در قفل قدرت اوست
گویند که آن کاغذهای خود کتب را در هر فی چند روز بانی است بسند و دل پسند و درین
صورت اگر این معنی تزیین و تعلیم این اوراق بدیده نبرگان پسندیده نماید کجایش
دارد و الا آنچه دانا ندانند عین مصلحت و بهر ایا حکمت خواهد بود و این عقیدت گزین
اول مرتبه باجماع این نسخه بنظر منسری نماید آخته بود چون در دیده انبای و زکار
این نسخه مفید و بکار آید و ملحوظ نشد خصوصاً زیاده تر از همه شفقت و مخلصی
خوبی ای خدی و جلای میان ظهور علی صاحب سلمه الله تعالی مکتوب درستی این
کتاب شد و لهذا با وجود عدم فرصتی هم اکنون هر چه ممکن و جمیع شد تفتیش و انکاشته
نظر ثانی نموده مرتبه ساخت سهو و خطا از نبرگان اسید و از عفو و عطا است
معنی اکثر الفاظ بطور گفتگوی انبای زمان و موجب تفهیم و فائده مبتدیان تعلیم
و تزیین نموده اگر تزیین جوهر لغت و معانی لغوی تعلیم آید بر اذیان صبیان و شوا
ناید آن را مقام دیگر است که بطور فرهنگ نوشته شده و این کتاب
مخصوص برای مبتدیان است نه برای منتیان که باب لغت بسیار وسیع
و دراز است چنانچه بهر آن در صراح و کشف اللغات و قاموس در شری و بهر انگیزی
و دیگر کتابهای بسیار گران و فرهنگهای بیشتر از ویر و الا لا مانند باز با تفتیش رسید و
تحصیل آن وقتی باشد که قدرت آن در طالب علم پیدا آید و این مرتبه چند برای آن قلم بند نموده
که انبای روزگار این سال را در وقت فراغت از کار و دوا و در کار کتب سلف را
مثل گلستان بوستان از بنای طبع آن آید و ای خود بخوی خراب کرده اند تا این نسخه جدید
است و در وقت فراغت از کار و دوا و در کار کتب سلف را

[illegible]

در شب مذکور رگبر رنجد مثلث مخروطی مربع مخمس مسدس ششج کر و در شب مذکور
 باسق بالایست زیر فرو نشیب پانچین فرود فر از غمک مناک غار کر پوه منار گنبد مهر
 فصل چهارم اسامی جهات جهت سوی طرف جانب چو انب سحر
 از پنجانچا

شرق خورشید مشرق جنوب شمال است یعنی کج کر مقابل و بر و راست همین سیمین چپ
 بر ابریش سر عقب قلب قبل سابق نخستین پشت بعد شجست فوق تحت پائین
 خلف قدام فصل پنجم در اسامی اوقات عهد وقت حین هنگام اوان نامه دور دوران و غیر
 پس باین

در کار عصر و صبح ایام لحظه ساعت طریقه العین آن پاس و در زمان شب لیل لیل القدر
 لیل البدر شبگیر صبح گاه سحر علی الصبح بیدار و بیدار اوان شام سحر و در روز
 فصل ششم در اسامی اوقات عهد وقت حین هنگام اوان نامه دور دوران و غیر

در اسامی اوقات عهد وقت حین هنگام اوان نامه دور دوران و غیر
 فصل هفتم در اسامی اوقات عهد وقت حین هنگام اوان نامه دور دوران و غیر

در شب مذکور رگبر رنجد مثلث مخروطی مربع مخمس مسدس ششج کر و در شب مذکور
 باسق بالایست زیر فرو نشیب پانچین فرود فر از غمک مناک غار کر پوه منار گنبد مهر
 فصل چهارم اسامی جهات جهت سوی طرف جانب چو انب سحر
 از پنجانچا
 شرق خورشید مشرق جنوب شمال است یعنی کج کر مقابل و بر و راست همین سیمین چپ
 بر ابریش سر عقب قلب قبل سابق نخستین پشت بعد شجست فوق تحت پائین
 خلف قدام فصل پنجم در اسامی اوقات عهد وقت حین هنگام اوان نامه دور دوران و غیر
 پس باین
 در کار عصر و صبح ایام لحظه ساعت طریقه العین آن پاس و در زمان شب لیل لیل القدر
 لیل البدر شبگیر صبح گاه سحر علی الصبح بیدار و بیدار اوان شام سحر و در روز
 فصل ششم در اسامی اوقات عهد وقت حین هنگام اوان نامه دور دوران و غیر
 در اسامی اوقات عهد وقت حین هنگام اوان نامه دور دوران و غیر
 فصل هفتم در اسامی اوقات عهد وقت حین هنگام اوان نامه دور دوران و غیر

فصل سیم در اسمای شریفی ماه شهر محرم الحرام صفر و رجب و شعبان و جمادی الاول و ثانی و رجب

جمادى الاولى جمادى الآخرة حبيب المرجب شعبان العظيم رمضان المبارك شهر الالمومنين

فصل پنجم در اسامی شهر و دهی و روستای آراوی و شربت خور و دیگر شهر و ده و روستای آن

فصل پنجم در اسمای شریف و در خصوص سال استمال و نکال سال آئینه مدت است

و اعم و اما الى الدوام فاشبهه بنسبه مخلد مستدام هوارة جاويد عرصه حال حالا بفضل الكون

۱ دیون بود و بعد از آن حوادث ابراج اختراع شد و در آن زمان که این کتاب نوشته شد

فصل دهم در آسای و سبها صیفت که با آستان سرراشته ازستان بهسات پرشکال بهار

فصل یازدهم در آسمانی خلقت عالم که آن بر چند وجوه است سماوی زمینی آبی
ان ۱۲ پیدایش ۱۳ آسانی ۱۴ زمینی ۱۵

و نماند خلاقان ارضی بر سره کوزه جفا و استیلا و تیراکیات و حیرت و انانیت اینهمه خالی از چهار عنصر نیست

ملوک باعتبار عالمیت شخصی بآن نام نامند این اقسام هم تقابلی است یکی غنیمت بدی و رفعت آن

فصل دوم از دهم در انشای خلقت سماوی فلک گردون سپهر زمان آسمان سما و خارج عرش زین

مسئله قاز فاخته فاخته ششبر سیریک نیرخ باز ششبار چهره شایین قمری شکره بری

بوتهار نزل قلاع غراب زرغن غلیو از خادوم چند نازکس و باب پشه مور مور لال نازکس

کریم تاب تک فصل با نر و هم در اسامی جانوران آبی برای سبک سوت غول

سلطان کشت باغ ننگ ننگ لکر لوز کوه فصل شانزدهم در اعطاء و اجزای انسان

و حیوان جوهر سترین بدن کالبد قالسند نام قد قامت بالاحسان روح ارواح کرم گوشت کرم چرم

دست آدم خون کرم شریان ماسارقا با سلیقه عظام استخوان غضروف و غضب عضله

لغت شمر سومی کامل جلد کلام زلف مجمر صفت کاجک آس فوق سترارک یا فوج کامر

مخرج عروق علی جبهه فک دندان من انسان خضر ناب نشه ششک ملازله لسان و بی ضرر

رخسار و عارض رخ چهره کله ناصیه پیشانی جبین سیاهی جبهه صلیح تحقیق آبرو و ترکان قره

وید چشم عین عینین مروم مژگن سواد چشم با بین چشم قره عین عین عین عین عین عین عین

جلید و زجاجیه آفت بینی چهره بینی نواری بینی مخون رذن گوش تر بر گوش بنا گوش خامر گوش

وید چشم عین عینین مروم مژگن سواد چشم با بین چشم قره عین عین عین عین عین عین عین
جلید و زجاجیه آفت بینی چهره بینی نواری بینی مخون رذن گوش تر بر گوش بنا گوش خامر گوش
وید چشم عین عینین مروم مژگن سواد چشم با بین چشم قره عین عین عین عین عین عین عین
جلید و زجاجیه آفت بینی چهره بینی نواری بینی مخون رذن گوش تر بر گوش بنا گوش خامر گوش

حلقه گوش صباغ حلاج سیلی گلونا می حلق حلقه م کا کرنگ مری عشق سبکست بزوت کیم
 ریش محاسن قمار شفت لب دران بهن زبان لسان رخ زرخندان غنچه کتف
 دوشن قلعه الکنت ساعد زند اعلی زنده اسفل بد دست کف دست ابط نقل براغوش
 کنا رشت انگشت انامل اصبع ترا شفت سیاه و سلی خضر خضر زلف ناخن تر و تر قوتین
 خدر پستان بندی قص خرقه ضلع جنب پید شکر ناک کر سار میان شش ریه قلب دل
 ضمیر مرده کینه کبد جگر طحال سیر ز معده هم معده امتعار و دود هم آوروه انگشت گامیه گریه و غشا
 شانه غایه عصص ساق سترن کفکاه بان مخدر زانو کعب شانه لنگ قدم با شیشه پای
 پشت پای فصل سینه در ساهی بعضی چیز که از اجسام اهل عالم تعلق دارد سینه ساق
 سامه بصیر بصارت با صره ووق وائله شش لاسه شامه خطر فکر خیال و حجم قیاس
 نفث رینق بزاق آوازند ابانک صوت اصوات صد احسن الحان فصاحت بلاغت
 وقاحت حواس هویت ادراک خرد عقل دانش بینش منظر نگاه تبسم خنده
 عقل ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

افترایشان فوق پر رخصت کریم سناوتہ شش عدل حکمت حضرت عبدالکلی

تفاوت فاصله دور نزدیک فقر بیکار و میل فرنگ آفرین حکایت جنگ جمل و حرب

مجاورت و آبرگیر در غم سبازت بیکار کارزار قتال محاکمه نادر و عریه خوشه بزمیت شکست فرار

فصل انفصال از هم اشتیاق فصل نور و هم در تعداد شمار یک دوسه چهار پنج شش هفت

بزمیت نه دوازده سیزده چهارده پانزده شانزده هفده نوزده بیست بیست و یک

بیست و دو بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه

بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش

بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده

بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده

بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت

بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار

بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده

تفاوت فاصله دور نزدیک فقر بیکار و میل فرنگ آفرین حکایت جنگ جمل و حرب
مجاورت و آبرگیر در غم سبازت بیکار کارزار قتال محاکمه نادر و عریه خوشه بزمیت شکست فرار
فصل انفصال از هم اشتیاق فصل نور و هم در تعداد شمار یک دوسه چهار پنج شش هفت
بزمیت نه دوازده سیزده چهارده پانزده شانزده هفده نوزده بیست بیست و یک
بیست و دو بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه
بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش
بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده
بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده
بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت
بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار
بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده

در میان ششوی قافونگوی بانجیان کدور سفید برف نور بان صراف نسیج ندان خلجان
 خطا رود و سنگ زرگر و دو گر خایه خراطی حجام سنگر کار رضا و خیاط تیر کران گر صیقلگر و تیر
 کمال خشت زنی فروش چوڑی فروش تیشمه گر تاهی گیر تلاح برادر زرگر و خیمه و زر گلشن افزور
 حرم و زشتربان ساربان قصاص تبوئی سنگ تراش حکاک سکاک مطرب مضمی طبیب
 نان پز زرگویش و ادو سار کاغذی فصل سبب حکیم در اسامی اقربا قریب تبار و دو مان
 خانمان خشم خورشید امن خشوی خشم پوره خویش مادر و الده پدر قبله گاه آب و بالاخ آنجی
 اخوان برادر برادر زاده دختر صبیح بنت کسر فرزند خلف ابن شعیب خشم شیرزاده خواهر صبیح
 جد جده جد فاسد جده فاسده شوی شوهر صاحب خان یکتا نه گیلن شمشیر پور را پور زن صخره
 آنراخ رود و خار نه خمر لطف همسک یزید برادر نسبتی آمر رضاعی آنراخ و خال خاله فصل سبب
 در اسامی شادی شادی تولد فرزند شادی طوی شادی سیم الله شادی کتب شادی نسبت شادی کار شادی
 کتدانی فصل سبب سوم در اسامی اشیای آرایش برنی از زور و غیره سر سره تو تولید و ده غار و کلان

این بخش از کتاب است که در آن
 در میان ششوی قافونگوی بانجیان
 خطا رود و سنگ زرگر و دو گر خایه
 کمال خشت زنی فروش چوڑی فروش
 حرم و زشتربان ساربان قصاص
 نان پز زرگویش و ادو سار کاغذی
 خانمان خشم خورشید امن خشوی
 اخوان برادر برادر زاده دختر
 جد جده جد فاسد جده فاسده
 آنراخ رود و خار نه خمر لطف
 در اسامی شادی شادی تولد
 کتدانی فصل سبب سوم در اسامی

۱۱ خان ۱۲ ملک ۱۳ ملک ۱۴ ملک ۱۵ ملک ۱۶ ملک ۱۷ ملک ۱۸ ملک ۱۹ ملک ۲۰ ملک
 ۲۱ ملک ۲۲ ملک ۲۳ ملک ۲۴ ملک ۲۵ ملک ۲۶ ملک ۲۷ ملک ۲۸ ملک ۲۹ ملک ۳۰ ملک
 ۳۱ ملک ۳۲ ملک ۳۳ ملک ۳۴ ملک ۳۵ ملک ۳۶ ملک ۳۷ ملک ۳۸ ملک ۳۹ ملک ۴۰ ملک
 ۴۱ ملک ۴۲ ملک ۴۳ ملک ۴۴ ملک ۴۵ ملک ۴۶ ملک ۴۷ ملک ۴۸ ملک ۴۹ ملک ۵۰ ملک
 ۵۱ ملک ۵۲ ملک ۵۳ ملک ۵۴ ملک ۵۵ ملک ۵۶ ملک ۵۷ ملک ۵۸ ملک ۵۹ ملک ۶۰ ملک
 ۶۱ ملک ۶۲ ملک ۶۳ ملک ۶۴ ملک ۶۵ ملک ۶۶ ملک ۶۷ ملک ۶۸ ملک ۶۹ ملک ۷۰ ملک
 ۷۱ ملک ۷۲ ملک ۷۳ ملک ۷۴ ملک ۷۵ ملک ۷۶ ملک ۷۷ ملک ۷۸ ملک ۷۹ ملک ۸۰ ملک
 ۸۱ ملک ۸۲ ملک ۸۳ ملک ۸۴ ملک ۸۵ ملک ۸۶ ملک ۸۷ ملک ۸۸ ملک ۸۹ ملک ۹۰ ملک
 ۹۱ ملک ۹۲ ملک ۹۳ ملک ۹۴ ملک ۹۵ ملک ۹۶ ملک ۹۷ ملک ۹۸ ملک ۹۹ ملک ۱۰۰ ملک

روغن زرد روغن سیاه روغن تلخ تلکین شیرین ترش شکر گلبن شکر عسل جاشنی دار
 خاکین فصل سبت و ششم در اسامی آلات تحریر و غیره کج قلم خامه ملک کاغذ و طاب
 در اسامی سنگ کارد و قلمش اش کز ملک خاکین در قش سوزن در عهد تبریز سندان شتا
 در رنده بر سر کسی درج سجه مقراض نقاره کوس دهل نمک طبیک فصل سبت و ششم در اسما
 متفرقات طما ب رسن عروه جبل مسار میج چراغ مصباح فتیله شمع شعل کلید متقال مفتاح
 قفل عرواده غرابال پرویزان آسیا باد کش بادبیزن مالکیان بز و گید ان اچلغ کانون گزغا
 در جگر تلخه جواد و ک فستار جوال خردا خلیک جارب پاک و سی ایک صحرانی کفچه میزبان پشته میزبان
 ون دشته دیک کلند لشته لک کار قفس گز و ون بلوچه شک خیک مشکیره فلاخن منجیق مخبر نقل
 س ناقوس جلاجل غلافشان بادیا موچاک توچین فصل سبت و ششم در اسامی آلات
 میر حم اوذ خوان سبوح جل طشت سبوح کاسیال سید صراحی ساعه جاعم تمانه کیل گن طاب پاک
 فصل سبت و ششم در اسامی آلات و غیره که مقدر است در سبک فی فصل قطار شتر بقضه کمان قنچه شمشیر

مغرب مغربی مغرب قریب قریب مغرب جزائر و مانند آن منزل آخره سیاحی اقصی و سامانی ای و دارا

سلاح و شکار و غیره در اختیار ایشان می باشد

قوس شیر خدنگ پیکان سپهر جنبه شش خستگان زده خود ترک ناسخ آزار یانغ مقبره قربان خودی

پیش قبضه حاصل سی و نه هزار و هشتاد و پنج تن در اسامی مشن جنس نبات از آنجا میبوده و در قاری میرزا کاظم خان
گلستان آذربایجان در تاریخ ۱۳۰۲ قمری کتبه شده است.

سر مشاهد اصل اصول پنج فرجی که شش در یک باشد و شش در یک باشد و شش در یک باشد

جامعہ خیرا طیب انجمن شیکر گاہ گریہ و خفقان مسافر اسماعیلی و چوچیات خیرا طیب ناراجیل انکوارا

[illegible]

حلیہ بقیل سماجی مصباح

نامہ ۱۱۱۱

۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷
 ۱۶۳۸
 ۱۶۳۹
 ۱۶۴۰
 ۱۶۴۱
 ۱۶۴۲
 ۱۶۴۳
 ۱۶۴۴
 ۱۶۴۵
 ۱۶۴۶
 ۱۶۴۷
 ۱۶۴۸
 ۱۶۴۹
 ۱۶۵۰
 ۱۶۵۱
 ۱۶۵۲
 ۱۶۵۳
 ۱۶۵۴
 ۱۶۵۵
 ۱۶۵۶
 ۱۶۵۷
 ۱۶۵۸
 ۱۶۵۹
 ۱۶۶۰
 ۱۶۶۱
 ۱۶۶۲
 ۱۶۶۳
 ۱۶۶۴
 ۱۶۶۵
 ۱۶۶۶
 ۱۶۶۷
 ۱۶۶۸
 ۱۶۶۹
 ۱۶۷۰
 ۱۶۷۱
 ۱۶۷۲
 ۱۶۷۳
 ۱۶۷۴
 ۱۶۷۵
 ۱۶۷۶
 ۱۶۷۷
 ۱۶۷۸
 ۱۶۷۹
 ۱۶۸۰
 ۱۶۸۱
 ۱۶۸۲
 ۱۶۸۳
 ۱۶۸۴
 ۱۶۸۵
 ۱۶۸۶
 ۱۶۸۷
 ۱۶۸۸
 ۱۶۸۹
 ۱۶۹۰
 ۱۶۹۱
 ۱۶۹۲
 ۱۶۹۳
 ۱۶۹۴
 ۱۶۹۵
 ۱۶۹۶
 ۱۶۹۷
 ۱۶۹۸
 ۱۶۹۹
 ۱۷۰۰
 ۱۷۰۱
 ۱۷۰۲
 ۱۷۰۳
 ۱۷۰۴
 ۱۷۰۵
 ۱۷۰۶
 ۱۷۰۷
 ۱۷۰۸
 ۱۷۰۹
 ۱۷۱۰
 ۱۷۱۱
 ۱۷۱۲
 ۱۷۱۳
 ۱۷۱۴
 ۱۷۱۵
 ۱۷۱۶
 ۱۷۱۷
 ۱۷۱۸
 ۱۷۱۹
 ۱۷۲۰
 ۱۷۲۱
 ۱۷۲۲
 ۱۷۲۳
 ۱۷۲۴
 ۱۷۲۵
 ۱۷۲۶
 ۱۷۲۷
 ۱۷۲۸
 ۱۷۲۹
 ۱۷۳۰
 ۱۷۳۱
 ۱۷۳۲
 ۱۷۳۳
 ۱۷۳۴
 ۱۷۳۵
 ۱۷۳۶
 ۱۷۳۷
 ۱۷۳۸
 ۱۷۳۹
 ۱۷۴۰
 ۱۷۴۱
 ۱۷۴۲
 ۱۷۴۳
 ۱۷۴۴
 ۱۷۴۵
 ۱۷۴۶
 ۱۷۴۷
 ۱۷۴۸
 ۱۷۴۹
 ۱۷۵۰
 ۱۷۵۱
 ۱۷۵۲
 ۱۷۵۳
 ۱۷۵۴
 ۱۷۵۵
 ۱۷۵۶
 ۱۷۵۷
 ۱۷۵۸
 ۱۷۵۹
 ۱۷۶۰
 ۱۷۶۱
 ۱۷۶۲
 ۱۷۶۳
 ۱۷۶۴
 ۱۷۶۵
 ۱۷۶۶
 ۱۷۶۷
 ۱۷۶۸
 ۱۷۶۹
 ۱۷۷۰
 ۱۷۷۱
 ۱۷۷۲
 ۱۷۷۳
 ۱۷۷۴
 ۱۷۷۵

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

[illegible]

باب الف

[illegible]

[illegible]

10

[illegible][illegible]

واقفان آن پوشیده و پنهان نخواهد بود و القاب عظم و ارفع حقائق علوم و کاشف
 علم و معلوم حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی بعد ابدی گدس شیندگی و استقامت
 پیوستندگی معروض میدارد و القاب سیاهی شجاعت و تهور پناه قلانی حفظه
 رسید و بنظر گذشت کاشف باقیمت گشت میباید که همواره قسطی حکمت و حالات آنجا مطلع
 می نموده باشند زیاده چه القاب پدر سایه بلند پایه صاحب قبله خداوند خردگان
 ظل ظلیل رحمت این بجهان حضرت ولی نعمتی صاحب بر سر فرزندان مخلد و مستدام باوندی و
 آداب و تسلیات فدویان و کور نشات معتقدان بر آفریده معروض میدارد و القاب و گیر
 فرزندان و معاونان از مندان صاحب قبا و خداوند یعقوب زبان ابی غلامی می نویسد و ادام الله تعالی
 ادای آداب فرزندی و گذارش قواعد عقیده تندی معروض به وقت اقبال طبع اجلال میرساند
 ایضا قبله صورتی معنوی کعبه ظاهری و باطنی حضرت ولی نعمتی صاحب مد ظله العالی فدوی قلانی
 بعد ادای آداب و تسلیات افرادان و کور نشات بی پایان معروض می میرانجامی میگردانند
 القاب پسر سرایه تجارت عمر زندگانی و عصائی به کام چری و ناتوانی زاد و عمره ایضا
 نور الابصار فرخنده اطوار سعادت آنمار طول عمره ایضا نور البصر نخت بکرة العین فلانی
 در حمایت این دوی بوده شاد و کام باشند بعد از عیون و افی که دوام و روزبان است و کثرت
 خاطر عزیز یاد ایضا بر خور و نور الابصار فلانی زاد و عمره و قدره پس از دمای طول عمر و حیات
 نمایند ایضا بر خور و سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد از حیات و برقی مر حیات
 القاب مادر سایه عاطفت پیرایه والده صاحب مشفق مکر میرزا راک فرزندان مخلد و مستدام
 با وجین فدویت را بگونه آداب و تسلیات نور آگین ساخته معروض میدارد و ایضا والده
 خداوند خدا یگانه ظلها العالی گلهای کورنش و تسلیات رازیب سر تفار ساخته معروض
 میدارد ایضا مخدوم عفت مشهوره سر اوق عصمت والده صاحب قبله گاهی خداوند
 پرورش فرمای فرزندان ظل کسرتی فرق نیاز مندان فریم زبان و ایضا طلبا جبین فرزندی خاک
 ارادتمندی نور آگین ساخته بگذرد و آنجناب فیض آب میگرد و القاب برادر گران
 اخوان صاحب مشفق مهربان امید گاه برادران سلامت بعد اظهار مراتب نیاز مندی و

حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی
 بعد ابدی گدس شیندگی و استقامت
 پیوستندگی معروض میدارد و القاب
 سیاهی شجاعت و تهور پناه قلانی
 حفظه رسید و بنظر گذشت کاشف
 باقیمت گشت میباید که همواره
 قسطی حکمت و حالات آنجا مطلع
 می نموده باشند زیاده چه القاب
 پدر سایه بلند پایه صاحب قبله
 خداوند خردگان ظل ظلیل رحمت
 این بجهان حضرت ولی نعمتی صاحب
 بر سر فرزندان مخلد و مستدام
 باوندی و آداب و تسلیات فدویان
 و کور نشات معتقدان بر آفریده
 معروض میدارد و القاب و گیر
 فرزندان و معاونان از مندان
 صاحب قبا و خداوند یعقوب زبان
 ابی غلامی می نویسد و ادام الله
 تعالی ادای آداب فرزندی و گذارش
 قواعد عقیده تندی معروض به
 وقت اقبال طبع اجلال میرساند
 ایضا قبله صورتی معنوی کعبه
 ظاهری و باطنی حضرت ولی نعمتی
 صاحب مد ظله العالی فدوی قلانی
 بعد ادای آداب و تسلیات افرادان
 و کور نشات بی پایان معروض می
 میرانجامی میگردانند القاب پسر
 سرایه تجارت عمر زندگانی و
 عصائی به کام چری و ناتوانی
 زاد و عمره ایضا نور الابصار
 فرخنده اطوار سعادت آنمار طول
 عمره ایضا نور البصر نخت بکرة
 العین فلانی در حمایت این دوی
 بوده شاد و کام باشند بعد از
 عیون و افی که دوام و روزبان
 است و کثرت خاطر عزیز یاد
 ایضا بر خور و نور الابصار
 فلانی زاد و عمره و قدره پس
 از دمای طول عمر و حیات نمایند
 ایضا بر خور و سعادت اطوار طول
 عمره و قدره بعد از حیات و برقی
 مر حیات القاب مادر سایه عاطفت
 پیرایه والده صاحب مشفق مکر
 میرزا راک فرزندان مخلد و
 مستدام با وجین فدویت را بگونه
 آداب و تسلیات نور آگین ساخته
 معروض میدارد و ایضا والده
 خداوند خدا یگانه ظلها العالی
 گلهای کورنش و تسلیات رازیب
 سر تفار ساخته معروض میدارد
 ایضا مخدوم عفت مشهوره سر اوق
 عصمت والده صاحب قبله گاهی
 خداوند پرورش فرمای فرزندان
 ظل کسرتی فرق نیاز مندان فریم
 زبان و ایضا طلبا جبین فرزندی
 خاک ارادتمندی نور آگین ساخته
 بگذرد و آنجناب فیض آب میگرد
 و القاب برادر گران اخوان صاحب
 مشفق مهربان امید گاه برادران
 سلامت بعد اظهار مراتب نیاز مندی

اشتیاق معاقله جهانی و تقریر شوق ملاعبه زمی بیشتر خاطر عزیز باد سرگذشت اینجا بسیار است
ایشان دوام مرغوب القاب حکیم همواره انفس متبرکه که آن نباشد مرتاض روح افزای
منظر عجایب سیاهی باد بعد از روی و ریافت و اصلت وانی بسیار هست که قلم تجریدان سرگرمی
بدوات بسیار و مکتوف ضمیمه گردانیده می آید ایضا بخش شناس بیماران علاج رس شیوران حکیم
نورانی که امیدواران مسیح زمان سلمه الله بعد از بیست و ششامیر بن ضمیمه نیز قمر نور گردانیده
می آید القاب شاعر و قمر شیوران هنر پرور است که در قیام معنی نگاربان خلاصه نگارنده
روزگار نیزم افزون و وصول گشت اگر آئینده همبرین انسق بدو کلمه لطف افزا نیافت طبع این
نیازمند میکرده باشند بعد از بزرگ منشی نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد القاب قاضی
محکم شریعت اظهر وجود که است منظر آن مروج قوانین شریعت نبوی می سرهم ملت مرتضوی بیست
وزینت پذیر باد پس از تبلیغ مراتب ضراحت و انکسار و تمهید قواعد خضوع و امتیاز که شیوه فقه
نهادان رسوخیت بنیاد است بعرض می رسد ایضا شریعت پناه طریقت دستگاه سلیم
قبالی رقیب حجت ضمیمه آن شریعت پناه موصول شد بر خفا می مرقوم اطلاع دست داد آئینده
ما حصول ملاقات جهانی تبسطیه مضامینات و فضیلت آیات محتوی بر اعلام کاخ فرمایش آن عوار
مسرور و شادان داشتن سرور خاطر افزونست زیاده چه تصدیع دهد ایضا تبارک و تعالی ذات
طراوت بخش گلشن شریعت و نصارت ده چنین معدلت کشاید متعاقب شرعی دانند و حقان
وینی قاعده دان طریق اسلام ربی خاص و عام حضرت قاضی جوهر بر صدر عدالت مکن داشته
مسلا با کرامت دارد و بعد از آنست تمهید بهامع و صراحتی حدالت پیرانیکند اند القاب ابل نجوم
مجمع کمالات منبع معلومات کاشف وقایع مستور و واقف حقائق بی ظهور صبا مشفق خداوند ذی
معذن الطاف بیکر ان سلمه الله تعالی بعد از آنش مراتب نیازمندی و تقدیم هر سهم مستندی
بایه سعادت و عقیق تمهید بها است مشهور و رای بهیضا ضمیمه گردانیده می آید القاب روی
عجزن اسرار الهی مطلع انوار انامی حضرت شاه صبا و قبله دم فیخته بعد تمهید مراتب عبودیت
و انکسار و آرزو او را ک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب عظمی است مشهور در این
و خاطر هرگزین میگردد ایضا حقائق و معارف آگاه شریعت و طریقت دستگاه مستغرق بر

[illegible]

حضرت آئین محو مشاهد تجلیات نامتناهی قبله دارین استقلال کونین دم افضا الحسن از نه
آداب عبودیت و انکسار بعرض بار یابان در بار فیض آثار میرساند القاب او ایستاد
نوار تقدیر آیات منظر فینش آئین معصود فضائل نامتناهی سایه افشال پر کمال از روی
خلی تفصیلات بیاریات سرمدی جمیع علم و عمل مرکز بار باب المل و کل کلمات بی پایان مجمع
فرمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از کرم و محترم و امیر مومنان و اید الله بهر گره کشای معاد دل معتمد
هر شکل بوده بر مقام مستفیضان عقیدت ایشان فل گشته باد بعد تقدیم نوزم عبودیت و تمجید
مراتب قدوسیت مطالب ضروری عرض می دارم ایضا منبع تفصیلات منظر کمالات سر و قدر محال
دهر سر ابرار کت فیض اثر حضرت مسیح و قبله دارین خداوند کونین مخدومی که می جوید ظلمت کونین
خداوان جبین عقیدت و بندگی و پیشانی عبودیت و سرافکندگی بنحاک عجز و انکساری سوده بند
اقبال شمع اجمال میرساند القاب شاگرد و نقش طراز صیغه سعادت مندی حرف پر از حیرت
بخت طبعی ستوده خصال نیکو افعال منظر انظار تفصیلات او تها منرا و اعنایت کبریا
بر کرم عظیم از در کرم نهاده استمان بوده کافر و کمرادات دارین باشند بعد اعیانه و اقیه بطلب مرقه
گرایند القاب معشوق رنگ بهار گلزار رشک مرغزار فرخنده باخوبیها روز افزون مقرب
باشند بعد از راه و ناله و در دل شیدا بطلب پر دازد ایضا گلستان محبوبی سر و بوستان
مطلوبی رنگ و بو چون رنگین ادای آبروی انجمن دلربایی جان نواز عاشقان و سرافراز معشوقان
باشند بعد از راز داری و دلریشی و عداقت کیشی بطلب اید ایضا محبوب راحت طلب
غمزه گزار سر و قدیمین هزار نرگس چشیم سیمین زلف طوطی مقال مشکین خال لیلی و
شیرین روزگار و دلدار مشتاقان زار مرهم بخش عاشقان دل آوکار و اینوار عکسای حیرت آریان
نور احیان پیوسته زبلیات زبان با من حضرت سبحان بوده بتالیف قلم مشتاقان صیدا
اسلوب پرداخته از سند بعد شرح سوره آتش افروز که بنام طم امواج مهاجرت و ترلم افواج مختار
دورق هوش و حواس این محور صدق اسس را غرق ساخته خود را بیا و آن بنشیند که او مید
القاب عاشق صبح صادق روز صادقی و شفق شام و آفتابی آزاد گردن آیس شهبان
جو ارمه جلالت یاب کلفت و الفت باشند بعد از حرف طرازی صفات آن سر آمد بیدگان
حرف نگاری

در این کتاب
تجلیات
نورانی
در بیان
آداب
عبودیت
و انکسار
در بار
فیض
آثار
میرساند
القاب
او ایستاد
نوار
تقدیر
آیات
منظر
فینش
آئین
معصود
فضائل
نامتناهی
سایه
افشال
پر کمال
از روی
خلی
تفصیلات
بیاریات
سرمدی
جمیع
علم
و عمل
مرکز
بار
باب
المل
و کل
کلمات
بی پایان
مجمع
فرمان
حضرت
محمد
صلی
الله
علیه
و آله
و سلم
که بعد
از کرم
و محترم
و امیر
مومنان
و اید
الله
بهر
گره
کشای
معاد
دل
معتمد
هر شکل
بوده
بر مقام
مستفیضان
عقیدت
ایشان
فل
گشته
باد
بعد
تقدیم
نوزم
عبودیت
و تمجید
مراتب
قدوسیت
مطالب
ضروری
عرض
می دارم
ایضا
منبع
تفصیلات
منظر
کمالات
سر و قدر
محال
دهر
سر ابرار
کت فیض
اثر حضرت
مسیح
و قبله
دارین
خداوند
کونین
مخدومی
که می جوید
ظلمت
کونین
خداوان
جبین
عقیدت
و بندگی
و پیشانی
عبودیت
و سرافکندگی
بنحاک
عجز و انکساری
سوده بند
اقبال
شمع
اجمال
میرساند
القاب
شاگرد
و نقش
طراز
صیغه
سعادت
مندی
حرف
پر از
حیرت
بخت
طبعی
ستوده
خصال
نیکو
افعال
منظر
انظار
تفصیلات
او تها
منرا و
اعنایت
کبریا
بر کرم
عظیم
از در
کرم
نهاده
استمان
بوده
کافر و
کمرادات
دارین
باشند
بعد
اعیانه
و اقیه
بطلب
مرقه
گرایند
القاب
معشوق
رنگ
بهار
گلزار
رشک
مرغزار
فرخنده
باخوبیها
روز
افزون
مقرب
باشند
بعد
از راه
و ناله
و در دل
شیدا
بطلب
پر دازد
ایضا
گلستان
محبوبی
سر و بوستان
مطلوبی
رنگ و بو
چون
رنگین
ادای
آبروی
انجمن
دلربایی
جان
نواز
عاشقان
و سرافراز
معشوقان
باشند
بعد
از راز
داری
و دلریشی
و عداقت
کیشی
بطلب
اید
ایضا
محبوب
راحت
طلب
غمزه
گزار
سر و قدیمین
هزار
نرگس
چشیم
سیمین
زلف
طوطی
مقال
مشکین
خال
لیلی و
شیرین
روزگار
و دلدار
مشتاقان
زار
مرهم
بخش
عاشقان
دل آوکار
و اینوار
عکسای
حیرت
آریان
نور
احیان
پیوسته
زبلیات
زبان
با من
حضرت
سبحان
بوده
بتالیف
قلم
مشتاقان
صیدا
اسلوب
پرداخته
از سند
بعد
شرح
سوره
آتش
افروز
که بنام
طم
امواج
مهاجرت
و ترلم
افواج
مختار
دورق
هوش و حواس
این
محور
صدق
اسس
را غرق
ساخته
خود را
بیا و آن
بنشیند
که او مید
القاب
عاشق
صبح
صادق
روز
صادقی
و شفق
شام و آفتابی
آزاد
گردن
آیس
شهبان
جو ارمه
جلالت
یاب
کلفت و الفت
باشند
بعد
از حرف
طرازی
صفات
آن
سر آمد
بیدگان
حرف
نگاری

این بکسر و در کمال آن جان خود را بکار نمود و در کارش زانو یادگار مجنون فرمود و در حقیقت
 با ذوق و شوق باشد بعد از آن که در میان افزائی روی خامه رقم بر آجر برده عاست ایضا
 عاشق مشتاق طالب جمال خداقت خصال مجنون در آن فرمود و زمان گرم رو باد و در حقیقت
 ره نور و طریقی بود و در اوج از خام وصال محبوبه شاد کام باشد بعد شرح پریشانی حرمانی که بقصدا
 ربانی جانین مجرب است و واضح و واضح باد القاب بزرگان و دیگر انبای نهان از طرف حق
 محب الفقیر ملاذغ با سلمه الله تعالی ایضا محب الفقیر مقبول اهل الله برگزیده حضرت اعلی
 ولی الله سلامت با کرامت باشد بعد دعوات فراوان اشتیاق ملاقات بی پایان مشهور و در حقیقت
 پذیر بار القاب خادمان فقر اخلاص و در این راه هدایت پر نور و در حقیقت هر حال است بهای سالکان
 و پیشوای عارفان ادا الطافه غنائیه موجب رجایات خدمات القاب سید
 سیادت دستگاه شرافت پناه میر نکاح علی بیافیت باشد القاب سپاهی شجاعت و شجاعت
 خلانی در حفظ آن باشد ایضا شجاعت شمار فلانی حفظ القاب مولوی محمد علی خاں فیضی است
 کمالات دستگاه مولوی طالب علی بیافیت باشد ایضا فضائل اکتساب کمالات است محمد
 حفظه القاب حکیم ملکست و در وقت دستگاه حکیم احمد علی خاں حفظه الله تعالی القاب عامل
 است پناه فلانی بیافیت باشد القاب متصدی عزیز القدر فلانی محفوظ باشد ایضا
 خصم صیت دستگاه فلانی حفظه القاب مهاجر که اهل عزت باشد عزت فلانی حفظ
 القاب اهل کار آن کفی الجماعت و قربت داشته باشد خلعت و موالات دستگاه فلانی
 محفوظ باشد القاب خدمتگار استحسن خدمت فلانی حفظه ایضا معتمد خدمت فلانی
 حفظ القاب یوان نشی که اعز و در بار اند گرمی قدر فلانی بیافیت باشد القاب و کمال
 و بار معانی که از دیگر نوکران قرب و منزهت زیاد و در سیادت و نجابت پناه شجاعت شهاب
 دستگاه مورد احترام نمایان همه عواطف بی پایان شمول جلال الای شای بود در اند
 ایضا رفعت و عواکی مرتبت بیرون و القار علی حفظه الله تعالی ایضا رفعت شجاعت
 نشان فلانی محفوظ باشد القاب شیخ مشیخت شرافت مرتبت شیخ فلانی حفظه الله تعالی
 القاب خداوند خدمت از طرف ملازمان طریق عرض داشت بیادشاهان امر

در کمال آن جان خود را بکار نمود
 عاشق مشتاق طالب جمال
 ره نور و طریقی بود
 ربانی جانین مجرب است
 محب الفقیر ملاذغ با سلمه الله تعالی
 ولی الله سلامت با کرامت
 پذیر بار القاب خادمان فقر
 و پیشوای عارفان ادا الطافه
 سیادت دستگاه شرافت پناه
 خلانی در حفظ آن باشد
 کمالات دستگاه مولوی طالب علی
 حفظه القاب حکیم ملکست
 است پناه فلانی بیافیت
 خصم صیت دستگاه فلانی
 القاب اهل کار آن کفی
 محفوظ باشد القاب خدمتگار
 حفظ القاب یوان نشی
 و بار معانی که از دیگر نوکران
 دستگاه مورد احترام نمایان
 ایضا رفعت و عواکی
 نشان فلانی محفوظ
 القاب خداوند خدمت

این عهد است که درین خادان سعادت نشان ظانی بیایه آداب ایستاده بهر من نصیبان
 حضور لایع التور که در معراج سلاطین بهشت آشور و مرگز و خاقین بحر و بر است میرساند عرضدا
 زاده داد بالا است که به نایه فرق عبودیت بر زمین خاکساری الهیده و جبین عقیدت را منیا
 نشان بان قناری و جان سپاری گردانیده ذره وار بموقوف عرض شرف اندوزان محفل ستر
 و مستفیضان انجمن بهشت آئین میرساند القاب شانهراوه عرضداشت سوخت گشت
 محبت سعید بعد از ای آداب مراتب کورنش و تسلیم که بجهت رضیه فدویان عقیدت تصدیق
 بهر من عاکفان عتبه و دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضا عرض
 عقیدت شعار عبد الغفار کدشته گدای خلوص و انکساری طرکه عامه افتخار نموده بعضی به اند
 محفل عظیم مبارک تعظیم نواب عالیجناب معالی خطاب صاحب عالم و عالمیان که بجای بستند
 روز ستر زمین است میرساند القاب بیک صاحبه عرضداشت کترین بیکه و دیای خویش
 محبت دیر بعد تقدیم مراتب عرضداشت و انکسار و تقیم به و ابط خضوع و افتقار بموقوف عرض جهان
 ایوان دولت شهرتاری و حجابان سر برده و محضت و بختیاری نواب تقدس آب پیر حجاب
 طایفه خنک و در صاحبه بحر و بر میرساند ایضا عرضداشت کترین ترقی طلبان عبودیت طراز
 محبت از پایش جاوه اطاعت و انقیاد و دیای سر اروت و اعتقاد نموده بیایان آستان
 تقدس نشان نواب مهر نقاب قدسی القاب لکزه زمین و وزان صاحبه عالم و عالمیان میرساند
 نقاب زریه عرضداشت شاکر عزایت نامحصره بنده عبد الغفور بعد تبلیغ امر اسم بندگی و تشویق
 روزم بر بندگی بموقوف عرض پیر و یابان سعادت حضور موفور السور و نواب الاحباب سپهر قدرت
 هر صورت استظهار استند ان صاحب قبله و در جهان میرساند ایضا عرضداشت کترین بندگان
 سوخت نشان بحر زمان بجا آوردی کوزه نشان نوری که را و ریه انرا سعادت و سیله بر تنهای متفاح
 انکاشته بهر من بیایه و ان نمانی بساط بیغض مناسط محفل عطائی نواب فاک جناب صاحب
 انابان کدشته و کدشته اصحاب فرجی و صنادیر سانه القاب نواب نواب صاحب الاقدار عالی حضرت
 زاده و دوران امارت سلاله خاندان ایالت و ام اقاله و نواله فدوی ظانی آداب و تسلیمات
 تقدیر کدشته آورده معروضی و رضیه ضیا بیکه و نوا ایضا بفر عرض نواب صاحب قبله خاد و نوا
 ۱۲

این عهد است که درین خادان سعادت نشان ظانی بیایه آداب ایستاده بهر من نصیبان
 حضور لایع التور که در معراج سلاطین بهشت آشور و مرگز و خاقین بحر و بر است میرساند عرضدا
 زاده داد بالا است که به نایه فرق عبودیت بر زمین خاکساری الهیده و جبین عقیدت را منیا
 نشان بان قناری و جان سپاری گردانیده ذره وار بموقوف عرض شرف اندوزان محفل ستر
 و مستفیضان انجمن بهشت آئین میرساند القاب شانهراوه عرضداشت سوخت گشت
 محبت سعید بعد از ای آداب مراتب کورنش و تسلیم که بجهت رضیه فدویان عقیدت تصدیق
 بهر من عاکفان عتبه و دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضا عرض
 عقیدت شعار عبد الغفار کدشته گدای خلوص و انکساری طرکه عامه افتخار نموده بعضی به اند
 محفل عظیم مبارک تعظیم نواب عالیجناب معالی خطاب صاحب عالم و عالمیان که بجای بستند
 روز ستر زمین است میرساند القاب بیک صاحبه عرضداشت کترین بیکه و دیای خویش
 محبت دیر بعد تقدیم مراتب عرضداشت و انکسار و تقیم به و ابط خضوع و افتقار بموقوف عرض جهان
 ایوان دولت شهرتاری و حجابان سر برده و محضت و بختیاری نواب تقدس آب پیر حجاب
 طایفه خنک و در صاحبه بحر و بر میرساند ایضا عرضداشت کترین ترقی طلبان عبودیت طراز
 محبت از پایش جاوه اطاعت و انقیاد و دیای سر اروت و اعتقاد نموده بیایان آستان
 تقدس نشان نواب مهر نقاب قدسی القاب لکزه زمین و وزان صاحبه عالم و عالمیان میرساند
 نقاب زریه عرضداشت شاکر عزایت نامحصره بنده عبد الغفور بعد تبلیغ امر اسم بندگی و تشویق
 روزم بر بندگی بموقوف عرض پیر و یابان سعادت حضور موفور السور و نواب الاحباب سپهر قدرت
 هر صورت استظهار استند ان صاحب قبله و در جهان میرساند ایضا عرضداشت کترین بندگان
 سوخت نشان بحر زمان بجا آوردی کوزه نشان نوری که را و ریه انرا سعادت و سیله بر تنهای متفاح
 انکاشته بهر من بیایه و ان نمانی بساط بیغض مناسط محفل عطائی نواب فاک جناب صاحب
 انابان کدشته و کدشته اصحاب فرجی و صنادیر سانه القاب نواب نواب صاحب الاقدار عالی حضرت
 زاده و دوران امارت سلاله خاندان ایالت و ام اقاله و نواله فدوی ظانی آداب و تسلیمات
 تقدیر کدشته آورده معروضی و رضیه ضیا بیکه و نوا ایضا بفر عرض نواب صاحب قبله خاد و نوا
 ۱۲

سنة
بالفتح
وودشون
الزبداس
وياسك
از عيب
مهم اعتبار
خاصه بابه
علاوة من
تتم كنهته
« سنة »
بر سر
في شهر محرم

است
کافرا را
جمع
و صف
یک
از ذات
کتاب
حال
که
است

لاهور رسیدہ اند حرف و وفا از سیدہ محمد ق و صفا محفوظ و دلقبولی مصرعہ ہر کہ از دیدہ دور
از دل دور گاہی در یخت ممتد از نقد نامحبات اطمینان طراز بخت پردوز خاطر منتظر نشاند از گاہ
کہ الطاف قدیمی ذات شریف بدال این نجیب چنان بر تو انداختہ کہ روز و شب مصرعہ زبان
از مشغول دل میا تو شداد ناچار پس از انتظار بسیار آچورہ و در ابد دریافت صحت مزاج و نموداد
آجا روانہ ساخت توقع کہ نظر بر اشفاق قیومی نمودہ از احوال خیریت مال موجب عدم التفات
بنوک فلان زندانیا آنکہ صاحبزادہ بر عروج و مرشد زادہ مطلق میر بشارت علی بابمید روزگار در نیامدی
بعالم تعظیم کسبر بردند فاما شاد و خوش بجلوہ گاہ ظهور نشانت آخر کار میر مدوح را روانہ آنجا
ساخت شہر قدر کہ در مقدمہ درستی کارکان صاحبزادہ والا تبار شعی بکار خواهند بود موجب ہر سہری
دارین و مفاخرت کونین خواہد بود رقعہ ہمارہم حاضرات نظر اشفاق و مہربانی و مصدر اخلا
وقیر دانی سید اللہ تعالی اظہار آرزوی موافقت کسای از خلفات دانستہ میگراید ملاحظہ گزینی
کہ یاد از الطافان نظر اعطاف میداد بر فرزند دیرہ انتظار کردید بیت فکرم شود و کشا و ہم چو ایدت گونی
کلید باب گلستان دلکشانی بودہ از عدم رسی مکاتبات نیاز سہاست کہ بقدر اتحاد رقم آمدہ صورت نیست
کہ از ہنگامیکہ در سر کار احمد صاحب بعدہ رسالہ داری ہر بلندی یافتہ خدا گاہ است کہ روز
صورت آرام نیافتہ و خواب ندیدہ و حروف استقامت جانی بگوش خیال شنیدہ گاہی بطرف
ملتان دوقتی بطرف کوہستان وغیرہ اطراف نامور میشود و الا چہ گنجایش کہ در تحریر و ترسیل مفاوضات
قصوری ظہور رسد کہ فیما بین این دو آن نامند بہر صورت از قصور یعنی تخلی و ربنا ی نیانند بیا
بطرف این خادم ویرین تصور نفرمودہ از زمرہ نیازمندان بیرون نشاندہ و آئینہ و ترسیل سل
ورسائل ہم استقدور انقباض و تقاضی خواہد و میر بشارت علی را و رسالت با گیران لازم کنانیدہ
انشار است تعالی تدریج مذمتی کہ شایستہ او شایستہ نبھتہ شود جلوہ ظهور خواہ یافت خاطر شریف
جمع فرمایز زیادہ بجز نیاز چہ گذارنش نماید رقیعہ ہر برادر عزیز القدر ستودہ خصال محمد جمال مر حفظ الکی
باشند بعد از عجات و اویاست مشوق با ادب است بخت یاست مطالعہ نمایندند احمد کہ بفضلہ تعالی حالات
ایضا مستوجب شکر و خیر و غافیت آن برادر مستعد عیست عرصہ بعید بالقضای پیوستہ کہ بوصول شقیقہ
بجستہ میرا طرب افزا گشتہ خاطر انقباض متعلق بہ لازم کہ روید او آنجا مشغول خاطر آوردہ باشند
احوال

[illegible]

شایسته آن سعادت ملش نباشد و خاطر اینجانب ابرو و منتهی بخود بشناخته احوال خیر و غایت
 و در اندک جنگ که فیما بین نواب اسد الدوله بخانیت علیخان بهادر و سکهانست پیروز گاشته باشند
 ریاضه و برادر بعلیه و جواب رفقه فخر طلیل و سائیه فیض پیرایه حضرت مخدومی گری صاحب
 و قلم و امیر خیر بر بشارت مستقیمان عقیدت نشان الی یوم التناوب و پس از تبلیغ مراتب
 و اسرار و تمهید هر کتب خصوصاً و انظار که شیوه فروخته نهادن سرخیت آثار است بعضی میر
 شرفه نامه عاقلست آگین ^{اصلاح} یعنی بشکایت مردمی نیاید نامه و استفسار احوال جنگ نواب صاحب
 اسد الدوله بهادر و در بهترین ساعت ورود فرمود عزت و افتخار این ذره خاکسار فرود و قیام
 از انتشار طبیعت و زرد و خاطر بسبب هرگاه مسکنان تفاوت نشان که بر پا بود و تبلیغ عزت
 توقیفی بمیان آمده و الا اعتمادی بسبب طوری امکان دارد و هر حال فشو می از بندگیست اگر چه دور
 لیکن بخیا در حضورم و لطف تو بود امید کاهم کافیهست عنایت پناهم و در حقیقت اینجانب
 برین نوال که در نجیب که والی لاهور با گروهی شکوه بار آورده گرفتن بر کنات جانم او نواب صاحب
 عازم منصوب گشت از قلعه چهار گد که جنگ بر پیوسته بود و سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ
 در میان ماند آخر الامر نواب صاحب مدوح و نواب فیض طلب خان مغیره که در شجاعت و شهادت
 اتفاق اندازند در قلعه بیرون بر آمده مانند شیران دلیر برگردیده شقاوت پرتوه حمله آور گشته اند شمشیر
 خونخوار قریب چهار هزار کفار بقتل رسانیدند و چند هزار کس از خمی ساخته و از عجز اگر ظفر سیکه قریب
 جوان بکار آمدند و زخمی شدند و ابواب فتح و غیره و زی مبارک ان نصرت نشان مفتوح شد و شکست
 صورت بست احوال این بود و گذارش نمود از عقب آنچه خواهد بود بمعرض عرض خواهد آورد
 زیاده چه عرض نماید و در هر دو ویر و نجات شتحات معصدا داشت معاملات هر گونه و در
 سیادت و نجابت و تنگه شرافت و امانت پناه جلال حیدر ببا فیت باشند چون بسر کار ضرورت
 زراست و اجزای توزیع چهارانی معین نیامده که از تمامی محالات سرکار و بان سیادت ش
 نیز تاکید رفته و تغییر که زرا تحصیل ساخته باشند زرا تحصیل الی این نمایند و آئینه تحصیل باقیات
 لازم شناسند و در نیابت آنگید مرید و البته حسب المستطاع عمل آردند زیاده چه بر طراز و در حد
 و در جواب پیر و آنه بعضی نواب صاحب قبله اندازند نصرت حیدر پیر فیض و کرامت انم اقبال میرسانند

تاریخ
شماره
جلد
مجله
سال
ماه
روز
صفحه
کتابخانه
نویسنده
موضوع

تشنه خاص مرحمت اختصاص فرمایند تا کید اجرایی توقف چنانچه فصلی و ایصال از فضل
 مذکور شرف صدور و عرو و در یافته عزت و امتیاز عقیدت طراز از افرو و خداوند من و تو و سوا فی سطر
 کار سر که که هر گونه بهبود و در ضمن آن مضمین است که اتم کار بهترین امور است لیکن جمله ساری
 در و به بانی مینداران این حال بر بندگان حضور پر نور بی اظمار ظاهر از آستانه دوست
 تقدیر خصمت بگفت گرفته در بر گشته رسیده حتی سر چشمه تحصیل ساخته مبلغ چهارده هزار و پید و درین سر
 بعضی وصول آورده انشاء الله تعالی امر و زنا ششم از اقبال خاندان قریب پنجاه و پیر و یکار تحصیل
 خواهند آمد ارسال حضور خواهد ساخت و آئینه تحصیل باقیات مقید و سر که مر و مر بود زیاده جدا
 دولت و اقبال لایزال باد مشقه بر زمینداران و مقدران مواضع حاجی که در و فرید
 پرانند و بیولا مواضع مذکور را به دستور قدیم شامل برگشته مذکور نموده شد که از هر که خود بار از از بزرگ
 خریف سلسله فضلای جمعی تمام بود و خصوصیت مرتبت رای کتبی از بی اقبال شامل برگشته مذکور
 با گزارش سرکار حاضر باشند و از اطاعت ایشان اید و بیرون فرود و باقی فصلی و ایصال از فضل
 که بدین ایشان واجب الادا است بطور عامل موصی الیه ادا نمایند و درین باب تا کید شد بدین از زیاده
 چه کارش و در پروانه مطلب که او خد شریف است و در مواضع و سکه که خوشی اتم حقیقه عرصه ده روز
 منقضی گشته که در باره ارسال کاغذ سبع خرج و جمع و احسانانی سده الیه تا کید که در پیش بفرستد
 زودتر ابلاغ دارند بنور کاغذ مسطور ستر شسته حضور رسیده چون انقدر از اتم سده قسم بندی و در کار
 سر کار هرگز مستحسن نیست لهذا که در پیش قیامده که بهر دور و در شقه کاغذ طلبی ابلاغ حضور در سر ساعت
 شامل توقف نور زنده تا کید شد بدین از زیاده چه کارش و در مواضع و سکه که خوشی اتم حقیقه عرصه ده روز
 عالی متعالی خداوند نعمت فیاض زمان اتم اقبال میر ساید شسته خاص که اتم اختصاص مستحسن عقیدت
 کاغذات جمع خرج سده انصاف جمیع از غلبه باقی سده الیه شرف اجداد یافت معزز و ستر ساید ساخت خداوند
 بهر کام در و فیض آمووش فکر ترسیل کاغذ بطاوب بحضور پر نور در پیش است لیکن از چند روز وانی وانی
 سر شسته در ارا عارضه آتش بپیم لائق حال بود و درستی کاغذ بموی الیه تعلیق از و ازین توقف و نمود
 والا چه طاقت که توقف می فرمایند همین که مشار الیه ادر در چشم فرست است و او که از غلات جمع خرج
 درست کنانیده ترسیل حضور والا نموده بطر کتبی از خوا بگفته شد بر سیدش خیره اند و از غلات امتیاز ادر

من و تو و سوا فی سطر
 در و به بانی مینداران
 تقدیر خصمت بگفت گرفته
 بعضی وصول آورده انشاء
 خواهند آمد ارسال حضور
 دولت و اقبال لایزال باد
 پرانند و بیولا مواضع
 خریف سلسله فضلای جمعی
 با گزارش سرکار حاضر
 که بدین ایشان واجب الادا
 چه کارش و در پروانه
 منقضی گشته که در باره
 زودتر ابلاغ دارند بنور
 سر کار هرگز مستحسن
 شامل توقف نور زنده
 عالی متعالی خداوند
 کاغذات جمع خرج سده
 بهر کام در و فیض
 سر شسته در ارا عارضه
 والا چه طاقت که توقف
 درست کنانیده ترسیل

اشتباهات گویا میروند انشا الله تعالی بخوبی گرفته خواهند شد که نام از این برای خود خواهر رسید زیاد
 به نالی که در نوشته مشتمل بر چند مقدمات فیهت عوالمی مرتبت بدرالدین بیگ است باین
 موضع سائید و راجع بود و در نگاری که تفوتین مخصوصیت مرتبت جوهر سنگ بود الی ال بموجب است
 ایشان باز شامل بر کینه که در شده و خصوصیت مرتبت مذکور عوض نمیدارند و هات مذکور است
 معاینه آنها رفته مبلغ و هزار و سیصد و ده گانه حبسی اقام و بهری اقم نمیدانیده و داخل سرکار
 نموده بود و در زیر سرکار موه مول شد تا حال نمیدار این مذکور ادای بر سایر اوان سطور که در نه
 واجب الطلعت ساخته اند از آنجا که این مردم بقوت سرکار از رسید باید که دستک شدیدی نموده
 در شان حصول گرفته و در رسید سایر اوان مذکور آن بعضی نفر هستند و در بنای یکدیگر مزید دارند
 عرض داشت بطاعت رسید به اولی غله موضع شکر بود و در غله بجهت ترخ بازار فروخته زرش
 بصحابت اقام بخش بر کاره ارسال داشته بر سیدش سرمایه افتخار باید و بنابر کنگوت و هات علی
 و پایی کاشت غیره عارض بود و فایده آن منصف و کینه با و پیره از رخس آنجا متوقف مانده
 امیدوار است که سه چایاه منصف و کینه و پیر شش هر چه چنانی از سر کار باین دست مامور شوند
 به جلالت تمام تر کنگوت ساخته تحصیل آنجا بر دزد و شازده هفتده قریه که جمعی شنبه اند اگر حکم شود و پیر
 کنگوت کرده آید واجب بود و بعضی سائید شده و بر جواب اگر اخی قدر عوالمی مرتبت نگین را هم
 باشند عرضی سر راه شعر بر اینکه بجا بود و در موضع شکر از فروخته زرش ارسال حضور نموده و اخلاش از دفتر
 مرتبت کرده و در خواست منصف و کینه و پیره بنابر کنگوت و هات علی و پایی کاشت و کنگوت
 مخفی مواضعات و پیمایش هات شخصه مع مبلغ نیکه از و صدر و پیر مسئله بنظر درآمد معروضات
 بوضع پیمایش و اخلاش بوقت فائز شدن بر بار خواهند یافت و کنگوت و هات علی و پایی
 کاشت که تجویز نموده اند مستحسن است و هات شخصه را که بود قرار داده اند بجل آنکه بموجب است
 ایشان منصف و غیره از حضور روانه نموده خواهند شد زیاد و عکازم و شکر رفعت پناه شجاعت
 ابو الحسن بیگ در حفظ آکی باشند قبل ازین پروا نجات سرکار جویت فرشتا و مردم ملین و سوار
 بنابر تصحیح و چو هات تمامی جمالات سرکار بنگارش بر آمده باشند ایشان نیز اقامه میروند که مردم سوار و پیر
 و مکرر میروند و در راه حمل برای نصرت روانه سازند از حال و در نزد یاده و تا که در وقت و معاینه

کنگوت و هات علی و پایی کاشت و کنگوت
 مخفی مواضعات و پیمایش هات شخصه مع
 مبلغ نیکه از و صدر و پیر مسئله بنظر
 درآمد معروضات بوضع پیمایش و
 اخلاش بوقت فائز شدن بر بار خواهند
 یافت و کنگوت و هات علی و پایی کاشت
 که تجویز نموده اند مستحسن است و
 هات شخصه را که بود قرار داده اند
 بموجب است ایشان منصف و غیره از
 حضور روانه نموده خواهند شد زیاد
 و عکازم و شکر رفعت پناه شجاعت
 ابو الحسن بیگ در حفظ آکی باشند
 قبل ازین پروا نجات سرکار جویت
 فرشتا و مردم ملین و سوار بنابر
 تصحیح و چو هات تمامی جمالات
 سرکار بنگارش بر آمده باشند ایشان
 نیز اقامه میروند که مردم سوار و پیر
 و مکرر میروند و در راه حمل برای
 نصرت روانه سازند از حال و در نزد
 یاده و تا که در وقت و معاینه

شاه جهان آباد بستور سابق بمده آن نخست ماب بحال برقرار است باید که در بعضی دستورات تمام
بکار متعلقه پرداخته زنده نگه داری آنجا را ارسال حضور نمایند و نیز پروانه مجددی که بی خودی در آن نهاده اند
تا کید اکید شایان در تحریر فی التاریخ دوم شهر ذی قعدة ۱۰۰۰ معلى سند خدمت و یو الی حسب الامر
معلى خدمت یو الی برگذات باشی و مهم کارهای سرکار حضرات صفات صوبه دار خلافت شاه جهان آباد
فی الضمن من ابتدای ایل سنه ۱۰۰۰ الی برضعت پناه فیض الحسن مقبره مفوض گشته مابکار
و یانت و راستی بواز هم و هر کس خدمت مذکور که شایسته پرداخته و داده تشخیص جمع و گردآوری آن را
دار و دیاد و آبادانی و استمات کرد و ریان تا کید بلوغ نموده خصوصاً در صیانت برگذات و گنجیات و عمار
عمله و فعله سایر محالات بوجه احسن خبر دار بوده آنجا کند که در مال سرکار و بکار و بوجهی از استمات و فعله
راه نبرد و رعایای الگند از آن سبب و آنرا در امان بود و هر چه الحال و خارج ایلان کسب پیشه خود و غیر
نمایند و جمیع آنجا الاثت سال سال بفرزاید و محصول برگذات سال تمام بوصول در آورده و ای آن
بدره رعایا بگذارد و در کوشه فراخ بفرزاید خود گاه داشتنی که در ام سند معتبر حضور بخرج نیاز و احتیاج
استقامت بجا آرد که عاملان و گنجینه گان آنرا بر اخذ ابواب ممنوعه در گاه خلافت پناه اخراجات ایلان
برداشت بالادستی اقدام نمایند که در دوسر رشته کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل فیصل از حالان
تحصیل کرده در دفتر الا ایلان رسید است و باشد میاید که جمیع اینان و اعمال موجود در میان دستوریان
و مزارعان جمیع رسیده آنجا الاثت صومعی الیه را چون مستقل دانسته دست تقدیری منوط الیه را در
اجرائی مورد ضابطه آن خدمت قوی و نظم و ترتیب و معاملات از حسن صلاح شایان که شایسته
کفایت هر کار و الا و بر آن کار و رفاه است جای آورده باشد بیرون رود و زیباب تا کید دارند سند خدمت
و اید و غلجی چون حسب الامر معلى خدمت دار و غلجی عدالت برگذات گوتایه و دیوانه و کاندلیم و شایلی
سرکار سهار پور و صفات صوبه دار خلافت شاه جهان آباد و بچان عالی شان سمو که بچان فتح یاور خان
مقبره مفوض گشته بسیار که متکفلان حمایت و اید العدا له الفقه سال معاملات و قطع قضایا و دعا
شرعیه با اتفاق ثابت خان مشار الیه نموده در اجرائی احکام شریعت غرادر مضایقی امور است
سباجی جمیله تقدیم رسانیده باشد و در احقاق حق و دفع باطلی محافظت کمال بکار برده و بچان
کند که هر موقوفات شریعی بچان نیاید سند خدمت و اید و غلجی چون بموجب حکم بچان سلطان

[illegible]

[illegible]

و اینصافی خود و سرکار فلافی نوکر گنایند اصرار میسر اگر مشایخ الهی اجازت میسر کار بر داشته بود یا از
 تحول خود چیزی کم کند حاضر کرده و دهم اگر حاضر کردن نتوانم از همدسته آنجا که آب گویم بنایب آن
 اینچند که بطریق حاضری الحاضری نوشته دادم و شد که ثانی الحال سنباشد قبضه فیض الوصول منته
 تفصل حسین سالیانه در برگشته جعفری فلان مصاف صوبه دار الخلافه شاه جهان آبا و اعم چون
 مبلغ چهل و پویه نه آنکه سکه ملی که نصف آن است و پویه چهار نیم آن میشود بابت سالیانه سه فصلی از سرکار
 فیض آثار انوار ابنته الدوله بهاد ظفر یاب خان تحول لاله عشق لال خراسانی وصول یافته در تحت و تصرف
 خود آورده و دهم ای درمی بابت سالیانه سرکار باقی نیست نمانده بنابر آن اینچند که بطریق قبض الوصول بنویشته
 داده شد که ثانی الحال سنباشد و عند الحاجت بکار آید بطریق تحریق و عرق خطی منقطه قطب خان الدین خان
 ساکن ثلث اهرم چون مبلغ نه و پویه بابت نیمه یک قبضه بنویشته که از تفریق خان هم شده بود بقیه سرکار
 وصول یافته در تحت و تصرف خود آورده و دهم از دعوی شیر نادر دست بردار شدیم هیچ قضیه و خمره
 فیما بین باقی نیست نمانده بنابر آن اینچند که بطریق لادعوی نوشته دادم و شد که عند الحاجت بکار آید
 بطریق تحریق و عرق خطی منقطه قطب خان الدین خان ساکن ثلث اهرم و دهم
 برگشته سرساده متعلقه سهار پور اهرم چون مبلغ دوازده یوم میر حساب هاشمیه سال تمام برآمدنی مال
 برگشته مذکور از قدیم متعلقه است و دهم از دعوی کلیل و حبه یومیه بلا قصور یافته اهرم ای باز دست
 و کلیل سطوح تفاوت نشد و وصول شده لند باز دعوی الیه را برای وصول کرده آوردن و بقیه منقسم
 مختار دهم و از کرده او آبا و ائمه نیست بنابر آن اینچند که بطریق و کانتنامه و محتاتنامه نوشته دادم و شد که
 ثانی الحال سنباشد و عند الحاجت بکار آید تحریق و عرق فلان سه فلان طریق تحریق و عرق حیات نامه حیات نامه
 مسماه فلافی بنت عبد المجید و بچا انا بخشش ساکن قصبه پروت و زینیه دار برگشته فلان نامه محلی خا
 و عظیم الله ساکنان قصبه مذکور در حد الت شریعت خرا قصبه مذکور در حد حاضره شرا و شده او مذکور مسماه و دهم
 ای بچا انا که تمام تا تاریخ پنجم رمضان تسبیحی بقید حیات است بنابر آن اینچند که بطریق حیات نامه
 داده شد که عند الحاجت بکار آید بطریق تحریق و عرق کای از تو حبه و حبه سالیانه روزینه باسم عماد الدین ابراهیم
 لکنونی سرکار فلافی مصاف صوبه دار الخلافه آبا و ائمه موافق معمول بحسب برادر محرمی بچا انا
 متعالی بود من ابتدای قلم مضامین است که لایق چهار دهم جادوی لاهور و الله فی الحال برگشته مسطور داده شد

[illegible]

یاد داشت آنکه توجیه وصول قدیم بدانها نشان آنکه چنانچه هر چه جلدی می رسد از برگه ایشان محمول
 فصل فیصله از طبیب بنی بخت آن بهست جلدی رسیده و بهست چهار باقیست باید که از دیهات برگه طبیب
 ارسال حضور نمایند تا کید و اندر حکم استصدیان از کاران حال استقبال برگشته میسر مضاف به دیهات
 شاه جهان آباد و اندر رفعت مرتبت فتح علی خان کنبه موازی کید بکیر اراضی خارج از جمع افتاده و
 ندر اعت از سودا و قصبه بسطو طرفه بی افغانان التماس نموده باید که اراضی مذکوره من ابتدای
 فصل بیع ملک انصالی همپوده و چاک بسته تصرف رفعت مرتبت خان مشارالیه و گذارند و بوجه
 من الوجوه مزاحم و مشترک نشوند و درین باب تاکید فرمودند حکم نامه عالان حال استقبال
 برگشته بود و میان سهرکار سپهر مضاف صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد و موازی کید بکیر
 زمین بنجر افتاده خارج جمع لائق ندر اعت از برگه مذکور و وجه دو معاش مولوی محمد شعیب
 اراضی مقرر در حساب الغنم بمشارالیه مقرر دانسته و همپوده و چاک بسته تصرف مولوی الیه
 من الوجوه مزاحم و مشترک نشوند و در امور موجوده معنی الیه مراتب داد و اعانت بعمل آورده باشند
 که صرف بابت محتاج خود نموده بدعا علی انتفاع جاه و شتم و اطاعت نمایند درین باب تاکید فرمودند
 حسب المسطور بعمل آرند ششقه در باب مزاحمت نکند که امین قدس گنبدت لال حفظه ازین قبل
 سهرکار در مقدمه عاقم عرض اراضی ملک محمد حسن که در موضع فلانی واقعست بر طبق معمول
 بود چون بوضوح پوست کرد فصل شریف یک آنه بمشارالیه رسیده ظهور نمایی چگونه تصور توان کرد
 کرد تا کید طبع نگارش میرود که بر حسب غلظت ضلعین بموی الیه بداند و درین باب تاکید فرمودند
 که باز نالش بخنور برسد زیاده قلمی و ششقه در باب و رسته متصدیان حیات حال استقبال
 برگشته فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد و اندر چون مولوی حیدر علی عبادت و طاعت
 و تقوی صوفست بهیچ وجه عیشت نذر و اندر نظر استحقاق مشارالیه مبلغ ششست و سیو پویتی صدق
 بندگان حضرت قدر قدرت بر آمدنی مال برگشته مذکور مقرر نموده شد باید که وجه یومیه مسطور بر دوزه
 بلا تاغ بمشارالیه رسانیده قبض الوصول ماه به ماهی گرفته باشند که صرف معیشت خود نموده بدعا
 از دیهات و عیال و اولاد بدست موقوفیت مینموده باشند درین باب تاکید فرمودند و اندر ششقه رفعت باب فلان
 محفوظ باشند و میانه داران برگشته با پورا التماس نمودند که مبلغ ششست و سیو پویتی عاکیان بقدر مختلف بموجب

اینست که
 در این باب
 در این باب
 در این باب

در انجا که گفته شد شریک از قدیم مقرر و عواید یافته اند امیدوار فصلی که مردم که پروانه مصفی و از سر کمر
 و داند قلمی میگردد که در هیچ وجهی ظهور بقدر مختلف من ابتدای فصلی که در این فصلی مطالبی که بعد از این
 منظر آید فی الجمله مقرر و میداده باشد انصافاً اعمال حال استقبال که در هر حال حال گیر سر کار باشند حقیقت
 قوی که در هر دو موضع نیست که هیچ وجهی نیست ندارد و میخواهد که بقیه العهر با عتکاف در عبادت الهی صرف نماید
 لهذا نظر بر استحقاق مشارالیه نموده آنرا بوسیله حساب عاوده ما بهر برآوردنی برگردد که در مقرر نموده شد لازم که در هر
 مورد بر وزن لازم بموی الیه رسانیده قبض الوصول میگردد باشد ثانی الحال بموجب پروانه قبض الوصول محو و مشو
 خواهد شد شش که ایمی مقدار رای تب چند محفوظ باشد مبلغ پنجاه رومی که نصف آن بخت و پنج رومیه میشود برای
 تخم و نری جنس گی غیره بر زمین داران موضع فلانی بسر بلند خان ازان گرامی قدر و مایه شده لازم که
 مبلغ مذکور بشمارا لیه رسانیده قبض الوصول بگیرند و در حساب محسوب و مجرا خواهد شد درین باب تا بکند و داند
 تحریری التاریخ نیست و پنج شعبان که بهجری طریق تحریر است قول و قرار آنکه طبعه برگردد و این
 که امین قدر و مکارم علیخان بهادر چون خدمت است خود جاری برگردد که در مصنفات جمعی در این باب
 فلانی بموجب مبلغ هفتده هزار رومیه که نصف آن بهرست هزار یا بقدر رومیه میشود و بابت فصل رابع
 از مال ابداب بهرست بعد وضع خرج سه بندی انعام و ناکار و جایگاه و مقدیمی بموجب قبولیت خان
 مذکور تعهد کرده داده شد باید که مبلغ مذکور بموجب قساط و ذیل داخل خزانه سر کار نموده داخله حصول نماید
 اگر خدا نخواسته آفت الرضی و سعادتی با کمالی افواج یا تصرف کسی نبود و دست و دود بموجب کاغذ
 دستخطی بود و هر یک و قانونگویان برگردد و تحقیقات این سر کار و بر بست برگردد و جوار مجرای باید اگر بر تقدیر
 باین فصل پای عمل میان آید کاغذامانی بید مجرا و ادون اخراجات برگردد و سه بندی فمیده خواهد
 که و کاست و کم تر و در ازمه خود شناسنده در ربع الاول الغایت لیست ربع الثاني ۱۶ جمادی الاول
 لغایت آخر جمادی الثاني تحریری التاریخ ربع الاول ۲۲ فصلی انصافاً طبعه باسم حقیقت
 در ام رتن زمینداران موضع سرور پور علی برگردد سه و هفت باید که زمینداران مذکور بجا طرح جمع و در تردد
 در ااعت سال تمام پرواز و انشاء الله تعالی بروقت و در وقت بموجب تفصیل ذیل عمل خواهد آمد
 همدی فی سیکه ————— غله از روی کنکوت —————
 فصل خریف ————— فصل رابع ————— فصلی حصه و پنج آثار خرج بهر من تحریری التاریخ

در این باب که در هر دو موضع نیست که هیچ وجهی نیست ندارد و میخواهد که بقیه العهر با عتکاف در عبادت الهی صرف نماید
 لهذا نظر بر استحقاق مشارالیه نموده آنرا بوسیله حساب عاوده ما بهر برآوردنی برگردد که در مقرر نموده شد لازم که در هر
 مورد بر وزن لازم بموی الیه رسانیده قبض الوصول میگردد باشد ثانی الحال بموجب پروانه قبض الوصول محو و مشو
 خواهد شد شش که ایمی مقدار رای تب چند محفوظ باشد مبلغ پنجاه رومی که نصف آن بخت و پنج رومیه میشود برای
 تخم و نری جنس گی غیره بر زمین داران موضع فلانی بسر بلند خان ازان گرامی قدر و مایه شده لازم که
 مبلغ مذکور بشمارا لیه رسانیده قبض الوصول بگیرند و در حساب محسوب و مجرا خواهد شد درین باب تا بکند و داند
 تحریری التاریخ نیست و پنج شعبان که بهجری طریق تحریر است قول و قرار آنکه طبعه برگردد و این
 که امین قدر و مکارم علیخان بهادر چون خدمت است خود جاری برگردد که در مصنفات جمعی در این باب
 فلانی بموجب مبلغ هفتده هزار رومیه که نصف آن بهرست هزار یا بقدر رومیه میشود و بابت فصل رابع
 از مال ابداب بهرست بعد وضع خرج سه بندی انعام و ناکار و جایگاه و مقدیمی بموجب قبولیت خان
 مذکور تعهد کرده داده شد باید که مبلغ مذکور بموجب قساط و ذیل داخل خزانه سر کار نموده داخله حصول نماید
 اگر خدا نخواسته آفت الرضی و سعادتی با کمالی افواج یا تصرف کسی نبود و دست و دود بموجب کاغذ
 دستخطی بود و هر یک و قانونگویان برگردد و تحقیقات این سر کار و بر بست برگردد و جوار مجرای باید اگر بر تقدیر
 باین فصل پای عمل میان آید کاغذامانی بید مجرا و ادون اخراجات برگردد و سه بندی فمیده خواهد
 که و کاست و کم تر و در ازمه خود شناسنده در ربع الاول الغایت لیست ربع الثاني ۱۶ جمادی الاول
 لغایت آخر جمادی الثاني تحریری التاریخ ربع الاول ۲۲ فصلی انصافاً طبعه باسم حقیقت
 در ام رتن زمینداران موضع سرور پور علی برگردد سه و هفت باید که زمینداران مذکور بجا طرح جمع و در تردد
 در ااعت سال تمام پرواز و انشاء الله تعالی بروقت و در وقت بموجب تفصیل ذیل عمل خواهد آمد
 همدی فی سیکه ————— غله از روی کنکوت —————
 فصل خریف ————— فصل رابع ————— فصلی حصه و پنج آثار خرج بهر من تحریری التاریخ

روز نهم باسم خیر الدین پومیه وار پر گشته شکور آباد مبلغ چهارده آنه یومیه حساب ده ماهه رسالت تمام بامدی مال
پر گشته مذکور باسم مشار الیه از قریم مقرر است و بموجب اسناد در کارهای الخایت سلسله فصلی یافته آمده
انچه معلوم بود ثبت نمود و طریق تحریر بر حسن نامه اقرار معتبر شرعی کرده و اعتراف صحیح شرعی نمود و مجرب
و نسب خود شیخ غلام مرتضی الد احمد قوم الفزاری ساکن قصبه فلانی در همان صوبه دار الخلافه فلانی
فی حال صحیح اقرار کرده و گفته که این صوبه که مبلغ پهل و پیه که نصف آن بستاند و پیه بشود از نزو قری علی که حیدر
متوطن قصبه مسطور بابت زمین مکان گرفته درخت و تصرف خود آورده و بعضی مبلغان مذکور در
یک منزل حویلی عمره بجا است خاصه که مشتملست بر یک دالان شمال و پیه و یک کوه جنوب و پیه و بعضی
کوهی مع حصن دوازده شرق و پیه واقع شایع متصل علی شیخ قمر الدین که بطرف پٹی افغانان واقع
گرد کرده دادیم و زمین داشتیم برینا صحیحاً شرعیاً جایزاً نافذاً خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جوازاً و نفاذاً
و زمین مذکور را بران حویلی قابض و متصرف گردانیم اقرار آگاه مبلغیک در مرتست شکست و ریخت دیوار
و دالان و کوه و پیه و چوب کتری غیره خرج شود و به منصرف است و کرایه مکان دیده و دانسته بر زمین
موصوف معاف است تا ادای مبلغ مذکور و دعوی مکان ننمایم هرگاه که مبلغ مذکور ادا سازیم بر زمین
خود قابض باشیم بنا بران اینچند کلمه بطریق گردی نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة
بکار آید طریق تحریر بر پیه نامه اقرار کرد و معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود و مجرب باسم و نسب خود
مسمی شیخ ذوالفقار علی والد احمد علی بن اعتقاد علی زاهدی ساکن قصبه مالپور سیر کار فلانی مفتاح
صوبه دار الخلافه شایعان آباد و در حین حیات و صحت و ثبات عقل طالعاً و زاعماً بلا اکراره و اجاب
برین معنی که هر چه از زمین سکنی و زرعی و معاش و صوبه داری مالکانه از متروکه آباد و آباد و قبض و تصرف
خود داشته خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جوازاً و نفاذاً خالیاً عن الحق الداخلیه و الخارجیه و ایضا
بنسب الیه که برادر زاده مسمی عماد الدین ولد قطب الدین بن شیدرم و پیه نمودم و تعلیک اودادم و
صوبه بات و محکومات موصوفه مذکوره زمین کل الوجوه از قبض و تصرف خود بر آورده بود بموجب اقرار
داده قابض و متصرف گردانیدم بر پیه صحیحاً شرعیاً بنا بران اینچند کلمه بطریق ثبت نامه نوشته دادیم که
ثانی الحال سند باشد و مکان ذوالکالتخریفی التالیف پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۰۰
اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی و مجرب باسم و نسب خود مسمی شیخ قمر الدین ولد شرف الدین ابن عماد الدین

[illegible]

در این عالم وجود است و تمامی کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد و برین تقدیر یقین حاصلست
که بشر عقل و درین در مقام صفا و تسلیم بر خط فرمان گذاشته باشد خدا انا است که خادم من
این قصه و لغزش بسیار عکس و متعاضد شد لیکن چه توان کرد و میت هم تن خون شوم زوید و چو
گردیدم که کسیر را اثر است فصل پنجم در رقعات شوقیه و طلب شیا و رسید اجناس غیر و مطلب در
رقعه عجب بیک رنگ و مخلص هر یک رنگ لاله صاحب نگه زاولطفه با دیده بیانی غم اشتیاق وصال و النوار
و کام فرسائی و سست میدان فراق جاگد از بجدیت که وکیل نامه کاغذین و یک خامه چین
متعلق آن تواند شد ناچار محبت زبان خامه ندارد و سر بران فراق چگونه شرح و تمهید و استا
فراق و تبسّم کلمات و احباب التزم بری بر اندوخت احوال بخیر است ملی از تو جدا ایم بهر ملاقات تو
بر عایتم باز در آن که آن خوشترام کلین غنائی این ناتوان کوی کیسانی را قمری و از بر آید تنهایی
بر گرای عالم حدیثی گردید دیده که رسیده محبت کشیده خواب سیده مانند چشم گرد آب بر آب در آید
آن آرام جان نگران و گوش هوش صدق بسان قطره نسیان منتظر صدای پای بیک صبا
بشارت رسان بیت مر یک چشم خوانی نیست بر ستر تنهایی بهر آواز پای چشم کشایم کمی آبی
خوشا و قتی که کلبه فراق بمیان قدم آن رشک مهر غیرت افزای چشمه خاور گردد محبت یک شعر
از ورم ملک دولت بیدار بیا روزم ایامه شده بی تو شب تیار بیا زاده محبت با و ایضا و روح آگاه
مهر رخ کینانی مهرش آرام متنی و علی میان انور علی همواره که گردش نماند نایب یار بکنار بوده رونق
یکجستی و نود افزای مجسم و نسی باشد طبعی آن خور خار اشتیاق و طوقانی در پیای ناپیدا کنار در فراق
بجایست که بیارسی طالع خامه یک گونه از آن مجبور گوازد شود ناچار خواص دل و شناسا و خاطر
خود دوست جبرانی بود دوست و پاسبوی ساحل دعا داده از روزیکه در دریای محبت و گوهر صدف بود
این بمقدار در احباب را در راه انتظار و بکنار سیل اضطراب گذاشته بحسب ضرورت عالم آرامی محبت
اگر دیده اند کشتی دل در منزل نگر و با اضطراب است و زور قه حیات متعاضد با طمطم و اضطراب و طمطم
و ناخدا و تحقیقی بیاد آن فصل از آن خوش این بحر پر آشوب بلا و موج خیر برنج و غنایار که در فراق
آن فرخ زمان آشتا فرماید که نخته ایخان ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت آلام بکنار تسکین
گرداند و شکر شکر شکستگانم ای با شکر طربش باشد که با نسیم آن یار آشتا را اندیشه اشتیاق در و فراق

این عالم وجود است و تمامی کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد و برین تقدیر یقین حاصلست
که بشر عقل و درین در مقام صفا و تسلیم بر خط فرمان گذاشته باشد خدا انا است که خادم من
این قصه و لغزش بسیار عکس و متعاضد شد لیکن چه توان کرد و میت هم تن خون شوم زوید و چو
گردیدم که کسیر را اثر است فصل پنجم در رقعات شوقیه و طلب شیا و رسید اجناس غیر و مطلب در
رقعه عجب بیک رنگ و مخلص هر یک رنگ لاله صاحب نگه زاولطفه با دیده بیانی غم اشتیاق وصال و النوار
و کام فرسائی و سست میدان فراق جاگد از بجدیت که وکیل نامه کاغذین و یک خامه چین
متعلق آن تواند شد ناچار محبت زبان خامه ندارد و سر بران فراق چگونه شرح و تمهید و استا
فراق و تبسّم کلمات و احباب التزم بری بر اندوخت احوال بخیر است ملی از تو جدا ایم بهر ملاقات تو
بر عایتم باز در آن که آن خوشترام کلین غنائی این ناتوان کوی کیسانی را قمری و از بر آید تنهایی
بر گرای عالم حدیثی گردید دیده که رسیده محبت کشیده خواب سیده مانند چشم گرد آب بر آب در آید
آن آرام جان نگران و گوش هوش صدق بسان قطره نسیان منتظر صدای پای بیک صبا
بشارت رسان بیت مر یک چشم خوانی نیست بر ستر تنهایی بهر آواز پای چشم کشایم کمی آبی
خوشا و قتی که کلبه فراق بمیان قدم آن رشک مهر غیرت افزای چشمه خاور گردد محبت یک شعر
از ورم ملک دولت بیدار بیا روزم ایامه شده بی تو شب تیار بیا زاده محبت با و ایضا و روح آگاه
مهر رخ کینانی مهرش آرام متنی و علی میان انور علی همواره که گردش نماند نایب یار بکنار بوده رونق
یکجستی و نود افزای مجسم و نسی باشد طبعی آن خور خار اشتیاق و طوقانی در پیای ناپیدا کنار در فراق
بجایست که بیارسی طالع خامه یک گونه از آن مجبور گوازد شود ناچار خواص دل و شناسا و خاطر
خود دوست جبرانی بود دوست و پاسبوی ساحل دعا داده از روزیکه در دریای محبت و گوهر صدف بود
این بمقدار در احباب را در راه انتظار و بکنار سیل اضطراب گذاشته بحسب ضرورت عالم آرامی محبت
اگر دیده اند کشتی دل در منزل نگر و با اضطراب است و زور قه حیات متعاضد با طمطم و اضطراب و طمطم
و ناخدا و تحقیقی بیاد آن فصل از آن خوش این بحر پر آشوب بلا و موج خیر برنج و غنایار که در فراق
آن فرخ زمان آشتا فرماید که نخته ایخان ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت آلام بکنار تسکین
گرداند و شکر شکر شکستگانم ای با شکر طربش باشد که با نسیم آن یار آشتا را اندیشه اشتیاق در و فراق

این عالم وجود است و تمامی کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد و برین تقدیر یقین حاصلست
که بشر عقل و درین در مقام صفا و تسلیم بر خط فرمان گذاشته باشد خدا انا است که خادم من
این قصه و لغزش بسیار عکس و متعاضد شد لیکن چه توان کرد و میت هم تن خون شوم زوید و چو
گردیدم که کسیر را اثر است فصل پنجم در رقعات شوقیه و طلب شیا و رسید اجناس غیر و مطلب در
رقعه عجب بیک رنگ و مخلص هر یک رنگ لاله صاحب نگه زاولطفه با دیده بیانی غم اشتیاق وصال و النوار
و کام فرسائی و سست میدان فراق جاگد از بجدیت که وکیل نامه کاغذین و یک خامه چین
متعلق آن تواند شد ناچار محبت زبان خامه ندارد و سر بران فراق چگونه شرح و تمهید و استا
فراق و تبسّم کلمات و احباب التزم بری بر اندوخت احوال بخیر است ملی از تو جدا ایم بهر ملاقات تو
بر عایتم باز در آن که آن خوشترام کلین غنائی این ناتوان کوی کیسانی را قمری و از بر آید تنهایی
بر گرای عالم حدیثی گردید دیده که رسیده محبت کشیده خواب سیده مانند چشم گرد آب بر آب در آید
آن آرام جان نگران و گوش هوش صدق بسان قطره نسیان منتظر صدای پای بیک صبا
بشارت رسان بیت مر یک چشم خوانی نیست بر ستر تنهایی بهر آواز پای چشم کشایم کمی آبی
خوشا و قتی که کلبه فراق بمیان قدم آن رشک مهر غیرت افزای چشمه خاور گردد محبت یک شعر
از ورم ملک دولت بیدار بیا روزم ایامه شده بی تو شب تیار بیا زاده محبت با و ایضا و روح آگاه
مهر رخ کینانی مهرش آرام متنی و علی میان انور علی همواره که گردش نماند نایب یار بکنار بوده رونق
یکجستی و نود افزای مجسم و نسی باشد طبعی آن خور خار اشتیاق و طوقانی در پیای ناپیدا کنار در فراق
بجایست که بیارسی طالع خامه یک گونه از آن مجبور گوازد شود ناچار خواص دل و شناسا و خاطر
خود دوست جبرانی بود دوست و پاسبوی ساحل دعا داده از روزیکه در دریای محبت و گوهر صدف بود
این بمقدار در احباب را در راه انتظار و بکنار سیل اضطراب گذاشته بحسب ضرورت عالم آرامی محبت
اگر دیده اند کشتی دل در منزل نگر و با اضطراب است و زور قه حیات متعاضد با طمطم و اضطراب و طمطم
و ناخدا و تحقیقی بیاد آن فصل از آن خوش این بحر پر آشوب بلا و موج خیر برنج و غنایار که در فراق
آن فرخ زمان آشتا فرماید که نخته ایخان ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت آلام بکنار تسکین
گرداند و شکر شکر شکستگانم ای با شکر طربش باشد که با نسیم آن یار آشتا را اندیشه اشتیاق در و فراق

در محنت و مجاهدت حالتیکه بر دل خیزد و گذشت و ملائمتی که بر خاطر افروزد و در روزی که بجا میسر شود و در
 اتصال آن دو نهال بوستان خوبی و گلشن گلستان مطلوبی نمود و در پیوسته بطنش نشیند
 بیدلی نوای نغمه و طوطی زبان سوادای بر شاخه سوسنیه جانی بال و پر نیکواید و در محنت از
 غیر از آن سحر و جادوی نوز و در بهارستان در و غم بهر ابرویان دیده که بر آن آبیاری می سازد و
 گلستان کاغذی به بهار ملاقات جسمانی رونق تازه گیرد و در فرخ رنگ گامی که انجمن سرور شمع بر درخت
 بی اندازه پذیرد اگر گاهی کسی تا انقضای درت مفارقت با بدای کار بسته معاشرت که بوی گونا
 یارگی رساند روح افزائی میفرموده باشد بعد از مشتاق نوازی خواهد بود ایضا و لایزال و در دریا
 و مجاهدت آن سر و گلستان شادمانی و نهال بوستان کاغذی در طرفه حالتی برین محبت که برین طاری
 که گاهی در دور و مفارقت آن سر و دفتر موشان که درین حالت یا در عکسار و مونس لدا نیست میگذارد و در
 خاطر ملائت اثر را با امید فرست جاوید و اصلیت سر را با محبت آن سر در اقلیم حسن که نشانی غنای
 اتحاد و منزل بهمانست به جانب جمیع طمانیت مآلی و نمیداند که تا کی درین شکش گرفتار سازد و در
 عالمات ملاقات جسمانی که فرست روحانی عبارت از آنست بکدام وقت سر را با ملاقات از افق آرد و
 ضمیر تو در غم و تیر تیر با نطق و تیر تیر چه نغمه ز شوق سوخت و دست که نازکست دل بازند و خوبی دوست بهای
 و بهر آن عباد که دیدم و مگر برساند و ابوی دوست + نه از مرتبه سازم صفای آینه را + که حالت دل
 گشت و در و خوبی دوست + زیاده اشتیاق و دور و فراق ایضا شوق و رونی را درین مختصرات گنجایش
 و درین فقرات جایش نه اندازد و عیبیکر آید که درین زمانه بهر بهار از هر دو حرف دوستی محض و همگی طمان
 فامار فایده است سمیات ظاهره ای هم از آثار موانست معنوی نشان داده اند اگر گاهی گاهی تیر تیر کرم نایاب
 لطف سمات سر و در افرازی الی اتحاد منزل میشده باشند بعد از اشتیاق نخواهد شد رفته و در جواب
 خطا شنائی و بسفارش دوستی شیخ صاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد از
 اظهار مراتب اشتیاق و اصلیت سر را با محبت تیر تیر دعائی پر دوازده صیغه تیر تیر در جواب تیر تیر
 ضمیر همه چهره افروز و وصول گردید و چون خبر بجهت عافیت و صحبت بهار شدن با عزه و در بار فیض آثار
 دامید و ارشدن تیر تیر و خدمت پر گشته است و سابق از حضور بندگان عالی و متفعل شدن تیر تیر
 گذشت پیشه و حد اندیشه از کار و گفتار خود با مع دیگر کائنات و در خاطر باقتضای خواهی الال شادمانی و تیر تیر

در این محنت و مجاهدت حالتیکه بر دل خیزد و گذشت و ملائمتی که بر خاطر افروزد و در روزی که بجا میسر شود و در
 اتصال آن دو نهال بوستان خوبی و گلشن گلستان مطلوبی نمود و در پیوسته بطنش نشیند
 بیدلی نوای نغمه و طوطی زبان سوادای بر شاخه سوسنیه جانی بال و پر نیکواید و در محنت از
 غیر از آن سحر و جادوی نوز و در بهارستان در و غم بهر ابرویان دیده که بر آن آبیاری می سازد و
 گلستان کاغذی به بهار ملاقات جسمانی رونق تازه گیرد و در فرخ رنگ گامی که انجمن سرور شمع بر درخت
 بی اندازه پذیرد اگر گاهی کسی تا انقضای درت مفارقت با بدای کار بسته معاشرت که بوی گونا
 یارگی رساند روح افزائی میفرموده باشد بعد از مشتاق نوازی خواهد بود ایضا و لایزال و در دریا
 و مجاهدت آن سر و گلستان شادمانی و نهال بوستان کاغذی در طرفه حالتی برین محبت که برین طاری
 که گاهی در دور و مفارقت آن سر و دفتر موشان که درین حالت یا در عکسار و مونس لدا نیست میگذارد و در
 خاطر ملائت اثر را با امید فرست جاوید و اصلیت سر را با محبت آن سر در اقلیم حسن که نشانی غنای
 اتحاد و منزل بهمانست به جانب جمیع طمانیت مآلی و نمیداند که تا کی درین شکش گرفتار سازد و در
 عالمات ملاقات جسمانی که فرست روحانی عبارت از آنست بکدام وقت سر را با ملاقات از افق آرد و
 ضمیر تو در غم و تیر تیر با نطق و تیر تیر چه نغمه ز شوق سوخت و دست که نازکست دل بازند و خوبی دوست بهای
 و بهر آن عباد که دیدم و مگر برساند و ابوی دوست + نه از مرتبه سازم صفای آینه را + که حالت دل
 گشت و در و خوبی دوست + زیاده اشتیاق و دور و فراق ایضا شوق و رونی را درین مختصرات گنجایش
 و درین فقرات جایش نه اندازد و عیبیکر آید که درین زمانه بهر بهار از هر دو حرف دوستی محض و همگی طمان
 فامار فایده است سمیات ظاهره ای هم از آثار موانست معنوی نشان داده اند اگر گاهی گاهی تیر تیر کرم نایاب
 لطف سمات سر و در افرازی الی اتحاد منزل میشده باشند بعد از اشتیاق نخواهد شد رفته و در جواب
 خطا شنائی و بسفارش دوستی شیخ صاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد از
 اظهار مراتب اشتیاق و اصلیت سر را با محبت تیر تیر دعائی پر دوازده صیغه تیر تیر در جواب تیر تیر
 ضمیر همه چهره افروز و وصول گردید و چون خبر بجهت عافیت و صحبت بهار شدن با عزه و در بار فیض آثار
 دامید و ارشدن تیر تیر و خدمت پر گشته است و سابق از حضور بندگان عالی و متفعل شدن تیر تیر
 گذشت پیشه و حد اندیشه از کار و گفتار خود با مع دیگر کائنات و در خاطر باقتضای خواهی الال شادمانی و تیر تیر

این سجدهات شکو و پشیمان بجناب و ارباب العلیات بجا آورده المنته لکنه که نقش مراد خیر خوابان چشمه
 اینجاست در رشت شست و شارب مراد خیر اندیشیان قدیم از حلیاب خفا شسته شده و جلوه نما
 بر آنه و تعالی بر طبق تمنای دوستان پیر یا ترقی روز به نصیب فرماید امید و نیست که در هر روز
 نیایی مطالب هر چه به بتوری ارکان حضور رونق افزای برگزینا شوند شرافت باشکوه
 از دوستان جانی دوستدار است بذریعه دو کلمه شوق مستفید خدمت شریف خواب بود چون
 ملی آدم بکار است و بهر فن بهوشار و بس و دیانت دار بهر کار یک نامور خواهد شد از هم و تواری
 قدیم خواهد برسانید چندان در باره وفاه جانش مراتب لطافت ملی مبدول خواهند فرمود که در عالم
 بوده شاکر عنایت گرد و هر آینه این معنی باعث ناموری سامی و وطن است و آینه توقع که تیر قیام
 محبت تمام سرور افزای خاطر خلعت تاثر میشده باشد که در عالم خلاص رسیدن مکتوبات
 نصف المقات است یاده چه بر اثر از اینجاست که صاحب مشفق مهربان که مغزای نیازمندان سلامت
 بتیج مراتب نیازمندی تمنای دریافت سامی و وصلت مکشوف خاطر و دو خیمه سیکر داند سابق و مقدر
 سعی و توجه بحصول پروانه بندگان عالی در باره و اگر داشت غلبه مشیخت مابین عید الوهاب
 اوقات گرامی شده بود و درینو از نوشته عمومی الیه معلوم شد که تا حالت تحریر از ناما ساعدهی طالع و
 نخست ایام خود با وصفت استحقاق بندگی حقوق وطن داری سرگردان بادیه افلاس است
 از آنجا که ذات متوده صفات چشمه که هم و احسانست قطع نظر ازین که نیاز نامه ذریعه پرداخت
 او شده باشد حالات بی سر و سامانی کثرت احتیاج و استگنانش متقصدی است که بهر صورت پروا
 و اگر داشت مزین بهر خاص بندگان عالی و یکد و نوشت اعز و حضور که بجمال انجا موثر باشد حال
 زود و رخصت فرمائید که در صورت ویرسی بسبب طغیانی بارش باران رحمت الهی تمامی غایک که بجا
 بعضی ارکان کچری بفرقی شده ضائع و خراب خواهد شد اگر چه در نیمه مقدمه مبالغه و ابرام تکلف تمام
 زیرا که در انجا مطالب شرفا و نجبا انمشفق را یگانه آفاق میدارند و فی الواقع کار کشانی هر دم
 و منفذ احوال هر گاه بودن سببه ضمیمه آن که مغزای ذات نیست اینهمه تبیه بالنص مراد مطالب هر چه
 موی الیه در اختن محض صمیمه را هر چه در حق است احسان ننویسند زیاده چاروازم نماید رقعته را اصل
 و آمال در رقیه و بحث بالمال مشفق محمد خان بر شحات سیاب فیض ازیر و ذوالجلال سر سبز و لیان باه که گشته

این سجدهات شکو و پشیمان بجناب و ارباب العلیات بجا آورده المنته لکنه که نقش مراد خیر خوابان چشمه
 اینجاست در رشت شست و شارب مراد خیر اندیشیان قدیم از حلیاب خفا شسته شده و جلوه نما
 بر آنه و تعالی بر طبق تمنای دوستان پیر یا ترقی روز به نصیب فرماید امید و نیست که در هر روز
 نیایی مطالب هر چه به بتوری ارکان حضور رونق افزای برگزینا شوند شرافت باشکوه
 از دوستان جانی دوستدار است بذریعه دو کلمه شوق مستفید خدمت شریف خواب بود چون
 ملی آدم بکار است و بهر فن بهوشار و بس و دیانت دار بهر کار یک نامور خواهد شد از هم و تواری
 قدیم خواهد برسانید چندان در باره وفاه جانش مراتب لطافت ملی مبدول خواهند فرمود که در عالم
 بوده شاکر عنایت گرد و هر آینه این معنی باعث ناموری سامی و وطن است و آینه توقع که تیر قیام
 محبت تمام سرور افزای خاطر خلعت تاثر میشده باشد که در عالم خلاص رسیدن مکتوبات
 نصف المقات است یاده چه بر اثر از اینجاست که صاحب مشفق مهربان که مغزای نیازمندان سلامت
 بتیج مراتب نیازمندی تمنای دریافت سامی و وصلت مکشوف خاطر و دو خیمه سیکر داند سابق و مقدر
 سعی و توجه بحصول پروانه بندگان عالی در باره و اگر داشت غلبه مشیخت مابین عید الوهاب
 اوقات گرامی شده بود و درینو از نوشته عمومی الیه معلوم شد که تا حالت تحریر از ناما ساعدهی طالع و
 نخست ایام خود با وصفت استحقاق بندگی حقوق وطن داری سرگردان بادیه افلاس است
 از آنجا که ذات متوده صفات چشمه که هم و احسانست قطع نظر ازین که نیاز نامه ذریعه پرداخت
 او شده باشد حالات بی سر و سامانی کثرت احتیاج و استگنانش متقصدی است که بهر صورت پروا
 و اگر داشت مزین بهر خاص بندگان عالی و یکد و نوشت اعز و حضور که بجمال انجا موثر باشد حال
 زود و رخصت فرمائید که در صورت ویرسی بسبب طغیانی بارش باران رحمت الهی تمامی غایک که بجا
 بعضی ارکان کچری بفرقی شده ضائع و خراب خواهد شد اگر چه در نیمه مقدمه مبالغه و ابرام تکلف تمام
 زیرا که در انجا مطالب شرفا و نجبا انمشفق را یگانه آفاق میدارند و فی الواقع کار کشانی هر دم
 و منفذ احوال هر گاه بودن سببه ضمیمه آن که مغزای ذات نیست اینهمه تبیه بالنص مراد مطالب هر چه
 موی الیه در اختن محض صمیمه را هر چه در حق است احسان ننویسند زیاده چاروازم نماید رقعته را اصل
 و آمال در رقیه و بحث بالمال مشفق محمد خان بر شحات سیاب فیض ازیر و ذوالجلال سر سبز و لیان باه که گشته

یکتا دلی یعنی مفاد و خدمت بهجت طراز متضمن نو نگارداشتن مطلب پیادای این ضلع وصول بهجت تمیز
آورد چون مظهر بنوید خیریت و جمعیت های سامی بود و خائرا اند و ز نشاط بهجت گردید صورت نیست که هر دم گوید
این ضلع بسبب افواه سخنان تفاوت نشان جابجا نوگر شده اند هر چند که تلاش نموده از مردم سپاس
برار که اعتبار بر اشراف هم فرسیده و اکثری از قوم از خال که پیشه سپاسگاری ختیا کرده و بجمع خود از آنها
معاوضه بالفعل سید حسن که از سادات باره است با مردم هر ای میجیدی که هر واحد سپاسی جایانشان
و در مقرر که رستم نیست بذریعہ نیاز نامه مستغنی خدمت هر کس بهجت میشود و نظر بر نجابت و شجاعت
عزت و امتیاز اند انشاء الله تعالی و تقدیم لوازم خدمت جانفشانی بر سوخ و اوقات منتقوش ظاهر ابر کا
حضور خواهند ساخت میاده چه تصدیق دهد و جواب مفاد و خدمت کی از آشنایان خرد و هر چه در چشم بهتر از
جانبین سلامت خط هر سله رسید و حقیقت آفرینش نمودن فلان بابیاد های برادر می قاسم یک با منضم
در یافت گردید و حساب بر آورد و بر طرفی موجی الیه مغفوف میرسد نخواه آنها داده مشا الیه هم از زمین
سکونت بر سازند که بودن انجمن شورستان که ظرف جمعیکی سوران خیل نامناسب بالفعل ده هزار رزق
حسب المرقوم آنفریز از جان بهجت پیاده های نو نگار داشت فرستاده شد به بیت سید براب برساند و متمنیر خواهد
آمدنی باقی پیشگی که در وصول آن پنج عرصه نیست میرسد البیت این مردم خوب ضلع گردید از چندین
خود غرض میگرد توقع معاوضه یک قوه و آن کلان از نقره و یک پیکه چینی از تحویل خانانی میارند هر جا که باشند
رو و قریب است شتر سوار باید فرستاده و بهنگی انبیتچاد چهار صد و اند رسید خاطر را مسرور کرد و از آن
را خلاوت شکر بخشید خانه آباد و عمر مستزاد و هر مرتبج از طرفی که افتاده است باید و در قیامه بسفاد
درستی از آنجا که با کرم الاخلاق سلامت هر چند با جمالصورت از صحبت و افرامست بجزرانی موهو است و اور
باقتضای الفت و حافی ساعی هر شرفه خدا الغیر با دوست نداده همیشه بخیریت جمعیت های صورتی معنوی
منظر حسنات بدرگاه و اهل عطیات نیست بدعاست اهل سبحان تعالی تقدس حسب مدعای میشت
میر و چونک دهم و سیاب مقاصد اعلی ساخته بتوفیق یار آوری مجبوران موفیق فرما داد و متاد احوال
از برای در کار را ارباب انش و پیش از این موضع محتاج بتفریق و تسطیع نیست عزیز القدر محمد یار که از برادران قریبی
رزمینی بیکار و بیو لا سیفارش نیازمند مستغنی خدمت شتر نشین میشود از آنجا که آشنایان رویی بخواناوی میگرد
ن عالی بتار است محمد اسفارش منخلص بر یافه و ریخ پرداخت او بوده باشد احتمال قیامت که با هر شهریست ترا شود

[illegible]